

استعاره*

ریچارد مورن^۱

ترجمه محمد رضا محسنی نیا

استعاره^۲ از جهات مختلفی در مباحث فلسفی معاصر مطرح می‌شود. صرف نظر از اهمیت آشکار آن در شعر، بلاغت و زیبایی‌شناسی، در حوزه‌هایی مانند فلسفه ذهن (همچون مسئله شأن استعاره‌ی مفاهیم ذهنی متعارف)، فلسفه علم (نظیر مقایسه استعاره‌ها و مدل‌های تبیینی)، در معرفت‌شناسی (همانند استدلال قیاسی) و در پژوهش‌های شناختی (مانند نظریه مفهوم‌سازی) نیز مطرح می‌شود. این مقاله با آگاهی از این که نمی‌توان موضوعات این حوزه‌های مختلف را کاملاً جدا از یک‌دیگر بررسی کرد، به موضوعاتی توجه و بر آنها تأکید می‌کند که استعاره برای فلسفه زبان پیش می‌کشد. استعاره نه فقط به خاطر خودش، به عنوان یک پدیده زبانی^۳ درخور تحلیل و تفسیر، بلکه به سبب پرتو تازه‌ای که بر زبان غیر مجازی^۴ [یعنی] حوزه زبان حقیقی^۵ که دل‌مشغولی عادی فیلسوف زبان است، می‌افکند، موضوعی برای فلسفه زبان است. یک دلیل ضعیف برای این دل‌مشغولی، این فرض است که زبان صرفاً حقیقی، چیزی است که در مقایسه با استعاره و مانند آن که با اشعار یا معماها در نسبتاً نادر بودن و شأن فرعی داشتن، مشترک‌اند، بیشتر کار برد زبان^۶ مبتنی بر آن است. این دلیل، دلیل قوی‌ای نیست، نه تنها به سبب این که صرف فراوانی، علامت مناسبی برای اعتبار نظری نیست، بلکه هم‌چنین به این سبب که حتی

صادق بودن این فرض، قابل تردید است. در سال‌های اخیر، نویسندگان با علایق بسیار متفاوت، خاطر نشان ساخته‌اند که انواع مختلف زبان مجازی^۷ نه تنها موضوع اصلی عمومی‌ترین گفتار^۸، بلکه خصوصی‌ترین گفتار نیز هستند، هم‌چنان که فهرست مختصری از انحاء علاقه^۹ که به استعاره می‌انجامند، حاکی از این مطلب‌اند. یک دلیل قوی‌تر برای توجه و تأکید فیلسوف به موضوع زبان حقیقی، این نظر است که زبان حقیقی در مجموع جای‌گاه نظری ممتازی در فهم زبان دارد، زیرا خود درک زبان مجازی از جهات مشخصی به فهم حقیقی کلمات^{۱۰} به کار رفته بستگی دارد. این نظر، دست‌کم ادعایی قابل دفاع است و اگر این نظر درست باشد، در آن صورت، ما می‌توانیم انتظار فهم زبان مجازی بر اساس نظریه‌ای در باب معنای حقیقی^{۱۱} داشته باشیم که با تبیین شیوه‌هایی پیوند دارد که زبان مجازی به آن شیوه‌ها به معنای حقیقی، هم وابسته و هم از آن دور است.

نور تازه‌ای که چنین تحقیقی می‌تواند بر زبان غیر مجازی بتاباند، از موضوعاتی نشأت می‌گیرد که حتی صرف این طرح کلی درباره روابطشان، آنها را برای فلسفه زبان مطرح می‌کند؛ برای مثال ما می‌خواهیم درباره ماهیت خاص وابستگی زبان مجازی به زبان حقیقی و نحوه ارتباط درک زبان مجازی با فهم معنای حقیقی کلمات مربوط و تمایز میان آن دو، چیزی بدانیم. اگر نظریه معنای زبان، دست‌کم به طور تنگاتنگ با نظریه‌ای در خصوص این که فهم اموری نظیر جملات^{۱۲}، چگونه چیزی است، مرتبط باشد، در آن صورت، پرسشی که با استعاره مطرح می‌شود، این است که چگونه فهم گفتار استعاری با فهم به این معنای معناشناختی^{۱۳} مرتبط است، و آیا همین نوع شناخت، نظیر این که «دانستن یک زبان» عبارت از چیست، به شیوه‌های مشابه در هر دو مورد به کار می‌رود یا نه. ما می‌خواهیم به دلایل له و علیه گفت‌وگو درباره تفاوت در معنا در خصوص استعاره و این که آیا باید در طلب چنین معنای متمایزی در سطح کلمه، جمله یا گفته^{۱۴} [= کلام] در سطح معناشناسی^{۱۵}، کاربردشناسی^{۱۶} یا در سطحی دیگر باشیم یا نه، پردازیم.

۱. زبان مجازی و زبان غیر مجازی: استعاره، اصطلاح^{۱۷}، ابهام^{۱۸}

شکل شناخته شده موضوعی - محمولی «x گرگ، خورشید، کرکس... است» فقط مرکب از یک دسته از استعاره‌هاست و دیگر اشکال دستوری مختلف (نظیر «سپیده دم گلگون انگشت^{۱۹}» یا «پیش‌رفت دشوار در بحث داشتن^{۲۰}») را نادیده می‌گیرد، تازه اگر حرفی از بافت^{۲۱}‌های

استعاری ای هم که اصلاً مستلزم اخبار^{۲۲} [= اظهار] نیستند، به میان نیاوریم، به طور کلی، بی مقدمه، مثال‌های در دست‌رس کمک زیادی به فهم مثلاً استعاره‌های ادبی‌ای نخواهند کرد که شبکه دلالت‌های استلزامی^{۲۳} آنها خارج از محیط شفاهی یک متن خاص یا یک گونه ادبی (=ژانر) خاص قابل فهم نیستند. با این وصف، حتی چنین مثال‌های ساده‌ای می‌توانند به ما کمک کنند تا برخی تمایزهای موقتی میان استعاره و بقیه زبان مجازی و غیر مجازی برقرار کنیم؛ برای مثال اصطلاحاتی نظیر 'to kick the bucket' [= «غزل خداحافظی را خواندن»] یا 'to butter someone up' [= هندوانه زیر بغل کسی گذاشتن]^{۲۴} در این که مستلزم برداشت^{۲۵} خاصی اند، به استعاره‌ها شباهت دارند. اگر کسی چنین تعبیری^{۲۶} را به درستی بفهمد، انتظار ندارد که برای حکایت از آنها به هیچ bucket [= سطل] یا butter [= کره] واقعی اشاره شود. در یک کلام آنها باید به معنای مجازی و نه حقیقی اخذ شوند. (مطلب از این قرار است حتی اگر برای مثال چیزی بسیار تناقض‌آمیز در تصور این که کسی به سطل واقعی لگد بزند، وجود نداشته باشد.) اما با وجود این که هر دوی آنها مستلزم اقامه برداشت‌های مجازی از گفته‌اند، تفاوت‌های مهمی در نحوه درک معنای تعبیری اصطلاحی و معنای یک استعاره وجود دارند. اگر شما ندانید که vulture [= لاشخور (مجازاً آدم لاشخور)] به چه معناست یا plowing [= شخم زدن (مجازاً به معنای به زحمت پیش رفتن)] چیست، اصلاً قادر به تفسیر تعبیر استعاری آنها نخواهید بود. و آن چه کسی در هنگام تفسیر استعاره انجام می‌دهد، عبارت از به کار بردن چیزهایی است که درباره لاشخورها می‌داند و مردم درباره آنها قبول دارند تا معین کند که این گفته در این موقعیت به چه معناست. این مطلب، جزئی از معنای اظهار نظر قبلی است که درک زبان مجازی بر فهم حقیقی کلمات به کاررفته، مبتنی است.

اگر اصطلاح را باید مصداقی از زبان مجازی به شمار آوریم (که به نظر می‌رسد باید چنین باشد، زیرا ما می‌توانیم میان آن چه به طور حقیقی به معنای لگدزدن به سطل است و چیز بسیار متفاوتی که معمولاً این تعبیر به آن معناست، فرق بگذاریم)، در آن صورت، باید در این ادعای وابستگی به زبان حقیقی تجدیدنظر شود، زیرا فهم معانی حقیقی کلماتی که یک اصطلاح را می‌سازند، فایده بسیار کمی در فهم مراد [از آن اصطلاح] دارد، و حتی گاه برای چنین فهمی به شدت مضر است. کسی که با این تعبیر آشنا نیست، با استفاده از فهم اش در مورد آن چه درباره چیزهایی نظیر سطل‌ها می‌داند یا مورد قبول است، چیز زیادی به دست نمی‌آورد تا از معنای این

تعبیر سر در بیاورد. از این گذشته، اگر او برای مثال مطالب زیادی درباره معنای حقیقی کلمه‌ای مانند moot بداند، در آن صورت، در شرایط مساوی چه بسا این آگاهی کمتر به او کمک کند تا احتمالاً بفهمد که مراد از توصیف اصطلاحی (امریکایی) چیزی به عنوان moot point [= مسئله یا نکته تردیدآمیز] - یعنی این که نکته مورد نظر، حایز هیچ اعتبار عملی رایج نیست و ارزش بحث کردن ندارد - چیست. مقصود از این مطلب، این است که معنای یک تعبیر اصطلاحی، تابع معانی یکایک کلماتی نیست که آن را تشکیل می‌دهند، بر خلاف استعاره‌ها، تعبیر اصطلاحی به جای این که برحسب موقعیت و مناسبتی [خاص] موضوع تفسیر جداگانه قرار گیرند، صرفاً به صورت اموری کلی به ما تعلیم داده می‌شوند. (به همین دلایل گفته شده است که «اصطلاح، ساختار معناشناختی ندارد بلکه یک امر معناشناختی ابتدایی است». (Davies: 1982% 68)؛ هم چنین نک: Dammann: 1977) افزون بر این، بر خلاف استعاره‌ها، معنای اصطلاحات کاملاً معین است: اصطلاح از حیث معنا «نامحدود»^{۲۷} نیست، دلالت‌کنندگی^{۲۸} [= الفاکنندگی] خاص ندارد و مستلزم شرح و تفسیر خلاصانه در مورد معنای آن نیست. یک پاسخ ساده و محکم به پرسش درباره مراد و معنای اصطلاحی «غزل خدا حافظی را خواندن» وجود دارد، و به همین سبب، واژه‌نامه‌ها می‌توانند بخش‌های خاصی برای اصطلاحات، اما نه برای استعاره‌ها، داشته باشند (نک: Cavell: 1969).

سرانجام، مقایسه با اصطلاح ما را قادر می‌سازد تا در این جا برخی موضوعات در خصوص نقل به معنا^{۲۹} را از هم باز شناسیم. اغلب گفته می‌شود که استعاره‌ها، یا دست کم استعاره‌های زنده^{۳۰} شعری^{۳۱} دست خوش نقل به معنا نمی‌شوند و این گفته اغلب این گونه تلقی می‌شود که آنها به زبان دیگری ترجمه پذیر نیستند. اما مفهومی وجود دارد که به آن مفهوم، اصطلاحات و نه استعاره‌ها هستند که در برابر ترجمه به زبان دیگر از خود مقاومت نشان می‌دهند. به یقین، کارایی کلی برخی استعاره‌های ادبی تحت تأثیر برخی ویژگی‌های آوایی^{۳۲} زبان خاص قرار دارند، اما در عین حال، اشاره به کسی به نحو استعاری که برای مثال «shoveling food into his mouth» [= غذا را به دهانش می‌چپاند (پارو می‌کند)] در هر جایی که آنها [= اهل آن جا] پارو و غذا و کلماتی برای این چیزها داشته باشند ممکن خواهد بود. از طرف دیگر، احتمال آن نمی‌رود که ترجمه کلمات اصطلاح to kick the bucket به زبان اسپانیایی یا کره‌ای، معنا [= مراد] ای شما یا هر معنای دیگری را برساند. دلیل این امر نیز بدویت معناشناختی^{۳۳} عبارت‌های اصطلاحی

است. از آن جا که معنای یک اصطلاح از معنای یکایک کلمات آن تشکیل نمی شود این معنا از طریق ترجمه کلمه به کلمه (لفظ به لفظ) در زبان دیگر منتقل نخواهد شد (نک: Dammann: 1977). طبیعتاً این مطلب بدین معنا نیست که مفهومی کاملاً درست از «ترجمه» در این مورد مناسب نیست. اگر kick the bucket در زبان انگلیسی یکی از راه های بیان این مطلب باشد که کسی مُرد، در آن صورت، راه کاملاً درستی برای ترجمه آن مفهوم به زبان اسپانیایی یا کُره ای وجود خواهد داشت. بنابراین، مقاومت در برابر ترجمه کلمه به کلمه، با ناتوانی برای بیان معنای اصطلاح در قالب کلمات زبان دیگر یک سان نیست.

نحوه ای که به مدد آن موضوع ترجمه پذیری استعاره شعری مشکل آفرین است، از طریق آشفته اندیشی در مورد چیزی است که می توان از تصور کلمه ای که «معنای» مخصوصاً «استعاری» به دست آورده، اراده کرد. درباره این تصور با مقداری تفصیل بعداً بحث خواهیم کرد. اما افزون بر این، رابطه میان نقل به معنا و ترجمه چندان واضح نیست. اگر همه آن چه ما از نقل به معنا قصد می کنیم، تعبیری از توانایی برای بیان مراد کسی در قالب کلمات دیگر باشد، در آن صورت، به نظر درست می آید که در این جا میان اصطلاح و استعاره تفاوت وجود داشته باشد، زیرا همان گونه که پیش از این شرح داده شد، می توان معنای اصطلاحی تعبیری را با کلمات دیگر به گونه ای کاملاً روشن و مشخص ارائه کرد. (با این همه، بسیاری از اصطلاحات حُسن تعبیر^{۳۴}هایی هستند که معادل های حقیقی آنها یک سره بسیار روشن اند.) در مقابل، نقل به معناکردن یک استعاره زنده به مراتب نامعین تر، نامحدودتر، وابسته تر به متن (از جمله فرد فرد گویندگان) و بیش تر در معرض تفسیر و شرح خلاقانه شئوننده است. به هر حال، آن چه باید مورد توجه قرار گیرد، این است که این ها تماماً، ویژگی های بازگزاری یا نقل به معنای استعاره در قالب یک زبان اند و هیچ دلالت استلزامی مستقیم به ترجمه استعاره ها در میان زبان ها را نمی رسانند. آرا و اندیشه های مشهور درباره «عدم تمامیت ذاتی»^{۳۵} هر نقل به معنای منشوری از استعاره، نباید بحث را مغشوش کند، زیرا اصولاً هیچ دلیلی وجود ندارد که چرا خود همین ویژگی نامشخص بودن و نامحدود بودن یک استعاره در انگلیسی نباید به همان تعبیر و تفسیر خاص اش به زبان دیگر، آشکار شود. ترجمه لزوماً ربطی به تحویل استعاره زنده به نقل به معنای منشور ندارد. و اگر استدلال شود که حتی ترجمه خوب، همه معانی ضمنی^{۳۶} و معانی متداعی^{۳۷} استعاره اصلی را به نحوی جامع و مانع ثبت و ضبط نمی کند حفظ می کند، می توان پاسخ داد که تا حدی که این

مطلب اساساً صادق است، شامل مواردی از زبان کاملاً حقیقی از Gemütlichkei^{۳۸} گرفته تا Priggish^{۳۹} نیز می‌شود. به طور خلاصه، چه بسا معنای اصطلاحی تعبیری در یک زبان به مدد معادل حقیقی‌اش کاملاً ارائه شود، حال آن‌که استعاره زنده قابل تحویل به نقل به معنای منثور آن نیست. در میان زبان‌ها نمی‌توان یک اصطلاح را کلمه به کلمه ترجمه کرد، بلکه می‌توان آن را تنها به صورت یک کل به هم پیوسته ترجمه کرد حال آن‌که چه بسا ترجمه کلمه به کلمه یک تعبیر استعاری در شرایط مساعد، همان دلالت‌کنندگی و بافت آزاد زبان اصلی را حفظ کند. استعاره تا آن‌جا که مستلزم تشبیه چیزها و تصورات با چیزها و تصورات دیگر است، چیزی است که کمتر از اصطلاح به طور خاص، وابسته به زبان است.

از این لحاظ، استعاره‌ها با جناس‌ها، هم‌نام‌ها [= کلمات متشابه در گفتار و نوشتار]^{۴۰} و ایهام متعارف در زبان نیز تفاوت دارند. چه بسا شاعری یک جناس در زبان انگلیسی، مانند heart و hart را به نحوی استعاری به کار گیرد، اما تا زمانی که بدین صورت از آن بهره برداری می‌شود، تنها یک پیش‌آمد هم‌آوایی^{۴۱} است. شاید ترجمه نمایش‌نامه به زبان دیگر، همین تشبیه استعاری را به خوبی نشان دهد، اما طبیعتاً انگیزش آوایی برای آوردن درست همین تشبیه با هم‌آوایی^{۴۲} از دست خواهد رفت. گاهی کلمات هم‌آوا نه تنها یک سان تلفظ می‌شوند، بلکه املاهای یکسانی دارند و از این رو، کلمات هم‌آوای اصلی‌ای مانند cape برای توده‌ای از زمین [=دماغه] و فقره‌ای از لباس [=شنل] داریم. لفظ مکتوبی مانند cape میان دو معنا ایهام‌آمیز^{۴۳} است که به هیچ وجه لازم نیست به لحاظ ریشه‌شناختی با یکدیگر مرتبط باشند و می‌توان بار دیگر این ایهام را به نحوی استعاری به کار برد. اما نه جناس‌ها و نه کلمات هم‌آوا به خودی خود نمونه‌های زبان مجازی نیستند. cape (دست‌کم) دو معنا دارد، اما هر دوی آنها کاملاً معانی حقیقی‌اند، و فهم یکی از معانی هیچ سر‌نخ تفسیری‌ای برای معنای دیگر به دست نمی‌دهد.

۲. معنای استعاری

حتی این توصیف مختصر، تا آن‌جا که به مفهوم «معنای مجازی» در چندین سطح مختلف توسل جسته است، باز هم موضوعات نظری پیچیده‌ای را پیش می‌کشد. ما در استعاره، یک گفته را به معنای چیزی متفاوت با معنای حقیقی کلمات تفسیر می‌کنیم. در اغلب موارد خواهیم گفت جمله‌ای که به هنگام حقیقی تلقی کردن آن به شدت کاذب است، هنگامی که آن را به نحو

مجازی در نظر می‌گیریم کاملاً صادق است و از این جاست که استدلال به روش ذیل، طبیعی است. ارزش‌های صدق^{۴۴} نمی‌توانند تغییر کنند، مگر این‌که شرایط صدق^{۴۵} تغییر کنند و اگر شرایط صدق یک گفته چیزهایی هستند که معنای آن را معین می‌کنند، در آن صورت، تفسیرهای حقیقی و استعاری یک گفته به تفاوت‌های معنایی می‌انجامند. وقتی کلام یا گفته به نحو حقیقی منظور یا قلمداد می‌شود، یک معنا دارد، و وقتی از آن به نحو استعاری سخن به میان می‌آید، معنای دیگری دارد. افزون بر این، در مورد اصطلاح استدلال می‌شود که می‌توان استعاره را در حالی که معنای استعاری آن حفظ می‌شود به زبان دیگر ترجمه کرد. ماکس بلک^{۴۶} در مقاله بدیع‌اش (۱۹۶۲) این مطلب را به این معنا می‌گیرد که: «جمله‌ای را مصداقی از استعاره نامیدن، به این معناست که چیزی درباره معنای آن بگوییم، نه درباره رسم الخط، یا ساخت آوایی و یا شکل دستوری آن» (p. 28).

بنابراین، پاره‌ای انگیزه‌ها برای گفت‌وگو درباره «تغییر معنایی»^{۴۷} در خصوص استعاره به اندازه کافی روشن هستند. هم‌چنین به نظر می‌رسد نمی‌توان انکار کرد که تقریباً در بیشتر موارد، گفتار استعاری معمولی در انتقال چیزی متفاوت با آن‌چه کلمات، طبق تفسیر حقیقی‌شان معنا می‌دهند، موفق است. اما توصیف مختصر ما از استعاره، به ویژه در مقایسه آن با اصطلاح و ایهام مشترک، برخی پرسش‌های دقیق و جدی را در مورد این نحوه سخن گفتن درباره استعاره به پیش می‌کشد، زیرا خاطر نشان ساختیم که برخلاف موارد kick the bucket یا cape برداشت متفاوتی که ما برای vulture (برای مثال وقتی برای اشاره به نوع خاصی از لاشخور انسانی به کار می‌رود) مطرح می‌کنیم، مستقیماً به فهم ما از معنای حقیقی یکایک کلمات مبتنی است. بنابراین، برخلاف کلمه‌ای دارای ایهام، مانند cape در استعاره دو معنا باید به گونه‌ای با یکدیگر مرتبط باشند. وقتی مصداقی از cape به عنوان مصداقی که دارای فلان معناست و نه بهمان معنا، از نو تفسیر می‌شود، معنای اختصاص داده شده به آن طبق برداشت اول، نادیده گرفته می‌شود و چیزی در برداشت اول (غیر از سردرآوردن کسی از نامناسب بودن آن) نقشی در سوق دادن فرد به تفسیر دوم، ایفا نمی‌کند. اصولاً و اغلب عملاً، بدون در نظر گرفتن هر گونه ایهام معقولی خواننده ممکن بود برای اولین بار به طور اتفاقی به این تفسیر درست پی ببرد و بدین سان چیزی به لحاظ فهم وی از آن چه گفته شد، از دست نمی‌رفت.

چنین مواردی از ایهام پاره‌ای انگیزه‌ها برای تمییز دادن کلمات بر اساس یک‌سانی معنا و نه

یک‌سانی املا یا تلفظ را تبیین می‌کند. (از این رو، بر اساس این نظرگاه، دو cape کلمات متفاوتی به شمار می‌آیند.) زیرا گوینده مقصودش را با این بیان توضیح نمی‌دهد که وی کلمهٔ واحد bank را (که در برگیرنده دو معناست) در یک موقعیت برای اشاره به بخشی از رودخانه [= ساحل] و در موقعیت دیگر برای اشاره به جایی که وی پولش را در آن جا ذخیره می‌کند [= بانک] به کار می‌برد. هیچ فایده‌ای در بیان کار برد «کلمهٔ واحد» به این نحوه‌های مختلف وجود ندارد، زیرا این دو کلمه بیش از ارتباط معنایی میان kinder در زبان انگلیسی و kinder در زبان آلمانی، ارتباط معنایی ندارند. نه در این مورد و نه در مورد bank اصلاً لازم نیست یک‌سانی املائی برای گوینده روی داده باشد تا کلمات را به درستی به کار برد و معنا و مقصودش را به طور تام و تمام برساند.

این مورد را با مورد استعاره مقایسه کنید. اگر ما کلمات تعبیری استعاری را در نظر بگیریم که دست‌خوش نوعی «تغییر معنایی» اند، این امر باید مستلزم تفاوت معنایی‌ای باشد که بسیار متفاوت با تفاوت معنایی‌ای است که در ایهام متعارف مورد نظر است، زیرا وقتی تعبیری به نحو استعاری تفسیر می‌شود، تفسیر اول (تفسیر حقیقی) حذف نمی‌شود یا از نظر دور نمی‌ماند. وقتی ما vulture را در مقام استعمال آن برای برخی از دوستان یا خویشاوندان به نحو استعاری تفسیر می‌کنیم، معنای حقیقی آن صرف نظر کردنی نیست. به سبب ویژگی استعاری عنوانی که ساخته می‌شود، باید معنای حقیقی برای گوینده و مخاطب هر دو شناخته شده باشد. این که گوینده این کلمه را با در نظر گرفتن این که معنای حقیقی آن مربوط به نوعی پرنده است انتخاب کرد تا به این چیز دیگر که پرنده نیست اشاره کند، به روشن کردن قصد وی مربوط می‌شود و هنگامی که دست به کار می‌شویم تا دلیل این که چرا گوینده این کلمه را با در نظر گرفتن معنای حقیقی‌اش در این سیاق به کار می‌برد، بفهمیم، ما دست به کار تفسیر چیزی شده‌ایم که او قصد دارد تا آن را به لحاظ استعاری منتقل کند. صرف توصیف کردن استعاره بر حسب تغییر معنایی نمی‌تواند نقش معنای حقیقی و اصلی را حفظ کند. اما وابستگی معنای استعاری به معنای حقیقی ریشه‌دارتر از این است و تردیدهای بیشتری دربارهٔ مناسب بودن ایده «تغییر معنا» در استعاره را مطرح می‌کند، زیرا توصیف تفسیر ارائه شده تا این جا، ممکن است دقیقاً شامل وضعیتی نیز بشود که در آن شخصی در قالب نوعی رمز سخن می‌گوید، وضعیتی که در آن شخص باید گفته‌اش را به چنان روشی تفسیر کند که ضروری است پاره‌ای کلمات خاص جایگزین پاره‌ای کلمات دیگر شوند. چه بسا وی حدس بزند که vulture

یکی از این کلمات است و ناگهان جایگزین مناسبی برای آن به ذهن اش خطور کند. در چنین موردی ممکن است ما به خوبی درباره کلمه vulture که معنا یا استعمال متفاوتی در این سیاق به آن داده می شود، سخن بگوییم.

مسئله استعاره از جنبه های مختلفی با این مسئله متفاوت است. نخست و شاید به آشکارترین وجه، چیزی نظیر رمز برای استعاره زنده وجود ندارد و هیچ قاعده ای وجود ندارد تا برای انتقال از معنای حقیقی به معنای استعاری به آن تمسک جوییم. افزون بر این، در مورد رمزهای حقیقی، معنای اصلی کلمات در بهترین شرایط معمولاً بخشی از معنای جدیداند و در واقع، چه بسا تعبیری مجعول و بدون هیچ معنای قبلی در زبان، چنین کاری را به همان خوبی، اگر نگوئیم بهتر، انجام دهد. از سوی دیگر، اگر ما در استعاره باید درباره معنای جدیدی سخن بگوییم، این معنا چیزی است که تنها از طریق درک معنای حقیقی و پیش از این ساخته شده کلمات مشخصی که آن را تشکیل می دهند، قابل دست رسی است. این وابستگی معنای استعاری به معنای حقیقی به جهاتی که اشکالات در مورد نگرش به استعاره را به عنوان امری که مستلزم تغییر در معناست، تشدید می کنند، تقریباً خاص است، زیرا برداشت (حقیقی) نخست از تعبیر مورد نظر تنها سر نخ هایی ارائه نمی کند تا به شما کمک کند که به برداشت دوم برسید، مانند نردبانی که بعداً با لگد به کناری انداخته می شود، بلکه در عوض برداشت نخست در تفسیر استعاری جدید به گونه ای «فعال»^{۴۸} باقی می ماند. این مورد شبیه موردی نیست که ما نخست معنا را اشتباه فهمیدیم و اکنون به نحو موفقیت آمیزی تفسیر واحد معنایی یا دستوری برای آن دست و پا کرده ایم، بلکه معنای حقیقی vulture جزء ضروری معنای تعبیر استعاری باقی می ماند و گرنه کسی فهمی از این که چه تشبیه استعاری ای مقصود است، نخواهد داشت. اگر چیزی مانند «تغییر معنایی» در این استعاره مورد نظر باشد، در آن صورت، باید تبیین کنیم که اساساً چگونه معنای حقیقی vulture می تواند در ایجاد و فهم معنای استعاری نقش ایفا کند، در صورتی که همین معنای اصلی بنا به فرض تغییر کرده باشد (یا به تعبیری کمتر التباس آمیز، در صورتی که کلمه مورد نظر اینک معنای متفاوتی گرفته باشد).

چه بسا تصور شود که ما می توانیم از طریق ارجاع به توسع معنایی^{۴۹} به جای تغییر معنا، از این معضل اجتناب کنیم. بدین ترتیب، می توانیم معنای اصلی کلمات را حفظ و به آنها تکیه کنیم و با این همه، آن چه را بر حسب نوعی تغییر در معنا روی می دهد، توصیف کنیم. بنابراین، برای

مثال vulture کماکان به همان پرندگانی دلالت دارد که همیشه به آنها دلالت داشت، اما اینک، افزون بر این، آن کلمه به نوع خاصی از انسان نیز دلالت دارد. مشکل این نظر این است که در حالی که فرایند خاص تغییر زبانی را توصیف می‌کند، به روشنی آن چیزی نیست که از استعاره زنده اراده می‌شود. معمولاً کلمات از حیث استعمال در طول زمان قبض و بسط [معنایی] می‌یابند و این فرایند می‌تواند اشکال بسیاری به خود بگیرد که ممکن است برخی از آنها در مرحله‌ای واقعاً متضمن استعاره باشند. اما خود این فرایند ذاتاً استعاری نیست و به دلایل زیادی می‌تواند ادامه یابد. در دوره‌های گذشته، کلمه engine به نحو محدودتری برای ابزار جنگ و شکنجه به کار می‌رفت و عموماً برای هر ساز و کاری به کار نمی‌رفت که انرژی را به فشار یا حرکت تبدیل می‌کرد. این توسعه معنایی در استعمال^{۵۰} کاربرد اخیر معاصر را به صورت کاربرد استعاری در نمی‌آورد، حتی اگر گمان کنیم که مثلاً پاره‌ای روابط مربوط به شباهت^{۵۱} متصور، نقشی را در توسعه معنایی ایفا کردند. در هر صورت، آن چیزی که هر گونه تحلیلی را از «تغییر معنا» بر حسب استعمال صرفاً موسع، از نظر دور می‌کند، مطلبی است که پیش از این بر آن تأکید شد، [یعنی] وابستگی خاص معنای استعاری به معنای حقیقی که باعث می‌شود معنای حقیقی کلمه‌ای نظیر vulture هم‌چنان در فهم کاربرد استعاری آن «فعال» باشد. بی‌تردید، ما هنوز به تبیینی از این «فعال بودن» نیاز داریم، اما به یقین، نقش کارکردی و اساسی برای وقوف به معنای حقیقی vulture در مقام درک کاربرد استعاری آن وجود دارد که در فهم محمول‌های مختلف دیگر هیچ تشابهی با افزایش موارد استعمال ندارد. بنابراین، ما هنوز تبیینی از آنچه می‌توان در مقام سخن گفتن از «تغییر معنا» در مورد استعاره اراده کرد، نداریم.

این پرسش‌ها درست همان قدر که به پاسخ‌هایی براساس تبیینی که به جای معنای معناساختی به مقصود گوینده توسل می‌جوید، نیاز دارند (Black: 1979; Searle: 1979)، به پاسخ‌هایی بر اساس تبیین‌های «ناظر به گستره مصادیق»^{۵۲} که یک سره از گفت و گو درباره «معانی» به نفع ارجاع به استعمال‌های مختلف مربوط به برجسب‌ها دوری می‌جویند، نیاز دارند (نک: Elgin:1983; Goodman:1968; Scheffler:1979).

۳. دیویدسون و ادعا بر ضد معنای استعاری

چگونه ممکن است وابستگی معنای استعاری به معنای حقیقی را، به ویژه به این نحوه که معنای

حقیقی در استعمال استعاری هنوز «برقرار»^{۵۳} باشد، توصیف کنیم و از ارجاع به معنای استعاری جدید اجتناب ورزیم؟ از سوی دیگر، اگر ما کاملاً از چنین ارجاعی اجتناب کنیم، چگونه می‌توانیم تفاوت در ارزش صدق میان گفته‌ای را که به معنای حقیقی اخذ می‌شود و گفته‌ای را که به معنای استعاری اخذ می‌شود، تبیین کنیم؟ افزون بر این، اگر ما کاملاً از ارجاع به معنا دست بکشیم، در آن صورت، کاملاً نامعلوم خواهد بود که چگونه می‌توانیم از این نظر که به درستی به مقصود گوینده هنگامی که چیزی متفاوت با آنچه کلماتش به نحو حقیقی به آن معنایند، می‌گوید (یا اراده کرده است) پی ببریم، یا از این نظر که ما استعاره را اساساً محمل و ابزاری برای ارتباط تلقی می‌کنیم، سر در بیاوریم.

دونالد دیویدسون^{۵۴} (۱۹۷۹) در مقاله‌ای که شرح و تفسیر فراوانی از آن شده، این گام را برداشته و استدلال کرده است که در واقع، ما باید به کلی از گفت و گو درباره معنای مجازی در خصوص استعاره دست بکشیم. به نظر می‌رسد که وی مایل است نتایجی را بپذیرد که از این ردّ، نتیجه می‌شوند. پیش از این، وی مدعای این مقاله را در قالب این ادعا بیان می‌کند که «استعاره‌ها به معنای چیزی‌اند که کلمات، در حقیقی‌ترین تفسیرشان به آن معنایند و نه چیز دیگری» (p. 246). او نمی‌خواهد انکار کند که استعاره بسیاری از همان کارهایی را انجام می‌دهد که فیلسوفان و منتقدان ادبی برای استعاره ادعا کرده‌اند (نظیر توان القایی خاص برای استعاره شعری یا توانایی آن برای ایجاد آن نوع بینشی که ممکن نیست در نثر ساده^{۵۵} قابل دست‌رسی باشد)، اما انکار می‌کند که این دستاوردها با نوع غیرحقیقی محتوا یا معنا ربطی داشته باشند. بررسی دقیق‌تر مقاله دیویدسون مفید خواهد بود، زیرا این مقاله پاسخی، به خصوص صریح و اساسی به بسیاری از همین مشکلات در تبیین «معنای استعاری» است که در جاهای دیگر در نوشته‌های اخیر درباره این موضوع مطرح شده‌اند. در ضمن، می‌توانیم به ارزیابی بهتر درباره زیان‌های انکار «معنای استعاری» و نیز مزایای آن دست یابیم. (مقاله دیویدسون در: Stern:1991; Moran:1989; Fogelin:1988; Davies:1982; Cooper:1986 بحث

می‌شود و پاسخ‌هایی از Goodman و Black در Sacks:1979 وجود دارند.)

تفسیر ساختار بحث انگیز این مقاله همواره آسان نیست، اما دیویدسون چند دلیل برای انکار معنای استعاری ارائه می‌کند که برخی از آنها با استدلالی که پیش از این اقامه شد، مرتبط‌اند و برخی از آنها استعاره را در برابر ابهام متعارف قرار می‌دهند. وی هم‌چنین استدلال می‌کند که

مسئله فرض کردن معانی استعاری با تبیین نحوه عمل کرد استعاره‌ها در گفتار، کاری ندارد. اگر همان گونه که او می‌گوید، استعاره باعث شود که ما به برخی ویژگی‌های ضمنی شباهت^{۵۶} توجه کنیم (p. 247)، چیزی درباره نحوه دست یافتن به این ادعا که کلمات مورد نظر افزون بر معنای حقیقی دارای معنای مجازی اند، نمی‌گوید. صرف گفتن این که یک استعاره جدید نوعاً چنین تأثیراتی (به هر روش علی که چیز دیگری ممکن است چنین کاری را انجام دهد) دارد، تنها دقیق‌تر نیست، بلکه موجزتر نیز هست، زیرا از این طریق، از نیاز به تبیین این که این معنای خاص کدامند و به کجا متعلق‌اند، معاف هستیم. در یک متن حقیقی متعارف، توسل به معنا واقعاً می‌تواند تبیین‌گر باشد، زیرا در آن جا می‌توانیم درباره تمایز میان معنای کلمات در زبان و آنچه ممکن است برای انجام دادن آن در موقعیتی خاص (مثلاً دروغ گفتن، یا تشویق کردن، یا اعتراض کردن) به کار روند، درک مشخصی داشته باشیم. اما اگر آن چه را زبان استعاری برای آن استعمال می‌شود (نظیر این که کاری می‌کند که ما شباهت بی‌موردی را درک کنیم) فی‌نفسه نوعی «معنا» در نظر بگیریم، هر معنا و مفهومی از این تمایز را از دست می‌دهیم و با این همه، یکی از مزایای نظری توسل به معنای معناشناختی در مرتبه نخست، این است که ما را قادر می‌سازد تا مطلبی را درباره این که چگونه این کلمات، با این معنای وضع شده و در این سیاق می‌توانند به کار روند تا این عمل کرد خاص را در این موقعیت انجام دهند، توضیح دهیم؛ یعنی یک معنای وضع شده خاص، هم محدودیت‌ها و هم شقوق امکان‌پذیر کاری را که یک کلمه یا عبارت ممکن است برای انجام دادن آن به کار برده شود، ارائه می‌دهد، و به همین دلیل، توسل به چنین معنایی (به محض این که در سیاق خاصی مشخص شود) می‌تواند واقعاً مبین آن چیزی باشد که عبارت در این موقعیت برای آن به کار می‌رود. اما تنها معنایی که متمایز و بی‌نیاز به استعمال در این موقعیت است و می‌تواند نقش تبیینی‌ای از این دست را ایفا کند، معنای حقیقی عبارت است. (نویسندگان متعددی استدلال دیویدسون را به سبب فرض مفهومی از معنای حقیقی که کاملاً بی‌نیاز از سیاق است، نقد کرده‌اند، اما روشن به نظر می‌رسد که این نظرگاه وی نیست: به صفحه ۲۵۶-۲۶۷ نگاه کنید.)

به علاوه، دیویدسون استدلال می‌کند که وقتی استعاره را بر حسب انتقال محتوای گزاره‌ای خاص در نظر می‌گیریم، تنها می‌توانیم مرده‌ترین استعاره‌های مرده، نظیر اشاره به leg [= پایه] میز را در نظر داشته باشیم. به نظر او، این استعاره‌ها به معنای دقیق کلمه، اصلاً استعاره نیستند.

اگر تعبیر «معنای مجازی» اصلاً ناظر به چیزی باشد، این تعبیر توان خاصی از استعاره، [یعنی] کیفیت چشم‌گیری را که ممکن است موجد بینش یا شرح و تفصیل خلاقانه از طرف مخاطبان باشد، نشان می‌دهد. دیویدسون ناکامی در ثبت مطلبی درباره کارکرد مشخصاً مجازی استعاره زنده را نقص دیگری برای آن نظری که پیش از این بحث شد، تلقی می‌کند؛ یعنی این نظر که معنا یا استعمال یک لفظ در یک بافت استعاری «موسع»^{۵۷} است، زیرا اگر بگوییم که استعمال حقیقی لفظی نظیر «لاشخور» موسع است، پیش از همه، مطلبی کاذب یا (خیلی که خوش بین باشیم) گمراه کننده گفته‌ایم: چنان که گویی اینک به همان نحوه‌ای که هم لاشخورها و هم گنجشک‌ها صریحاً پرنده‌اند، هم برخی پرندگان و هم برخی انسان‌ها صریحاً لاشخورند و افزون بر این، به دلیل مشکل موجود، نتوانسته‌ایم از این طریق چیزی مجازی درباره کل فرایند به دست آوریم. بنابراین، از سوی دیگر، اگر بگوییم که استعمال استعاری این لفظ، موسع بوده است، در آن صورت، به نظر می‌رسد که هیچ چیز دیگری را در تحلیل مان به دست نیاورده‌ایم، زیرا اکنون وام‌دار تبیینی درباره ماهیت استعمال استعاری و به طور خاص، نحوه تفاوت آن با هر نوع دیگری از استعمال یک لفظ هستیم. (برای چشم‌اندازی متفاوت درباره آن چه معمولاً استعاره مرده تلقی می‌شود، نک: Lakoff and Johnson: 1980)

۴. نقل به معنا (بازگزاری) و شأن گزاره‌ای^{۵۸}

توجه و تأکید بر استعاره زنده با رشته دیگری از ادعای دیویدسون بر ضد معنای استعاری پیوند خورده است، اما رشته‌ای که در مورد آن مشخص کردن اهمیت و اعتباری که او می‌خواهد به ملاحظات مختلفی بدهد که مطرح می‌کند، مشکل است. آن چه استعاره‌ای شعری را استعاره‌ای «زنده» می‌سازد، به یقین، تا حد زیادی تابع توان القایی [القاگرانه] آن است؛ [یعنی] این واقعیت که تفسیر استعاره زنده نامحدود، نامعین و از طرف قواعد غیر قطعی است. همان‌گونه که دیویدسون در آغاز مقاله‌اش می‌گوید؛ «هیچ دستورالعملی برای وضع استعاره‌ها وجود ندارد؛ هیچ کتاب راهنمایی برای معین کردن آن چه یک استعاره «به آن معناست» یا «نشان می‌دهد» وجود ندارد؛ هیچ آزمون و محکمی‌ای برای استعاره که مستلزم ذوق و سلیقه^{۵۹} نباشد، وجود ندارد» (p. 245).
عدم تعیین خلاقانه استعاره زنده دلیل است بر این که چرا استعاره‌های زنده و مرده از لحاظ شقوق امکان‌پذیر برای نقل به معنا کردن یا مشخص کردن معنا در قالب کلمات دیگر

متفاوت اند. ما می‌توانیم آن‌چه را از لفظ shoulder [شانه؛ خط متتهالیه سمت راست] جاده مراد است، به طور تام و تمام بیان کنیم، دقیقاً تا آن حد که هیچ چیز مجازی برای این لفظ باقی نماند. در مورد استعاره واقعی یا شعری قضیه کاملاً متفاوت است و به نظر می‌رسد که دیویدسون در مقاطع مختلفی می‌پرسد: «چگونه ممکن است این نوع ویژگی نامحدود و غیرقانون‌مند بودن استعاره زنده بر هر چیزی که به حق، معنا نام دارد، اطلاق شود؟» وقتی با مشکلاتی در اطلاق نقل به معنا بر استعاره زنده مواجه می‌شویم، دلیل این امر صرفاً این است که «در استعاره زنده چیزی وجود ندارد که نقل به معنا کنیم» (p. 246). اگر چیزی که در تعبیر استعاری گفته یا قاطعانه ابراز می‌شود، فراتر از چیزی بود که تعبیر استعاری به نحو حقیقی بیان می‌کند، در آن صورت، آن چیز، دقیقاً آن سنخ چیزی می‌بود که به طور حتم دست خوش نقل به معناست. اما، عملاً آن‌چه تعبیر استعاری فراتر از معنای حقیقی در اختیار ما می‌گذارد، اصلاً چیزی قضیه‌ای نیست.

این امر لزوماً ما را وادار می‌دارد که در این نظریه که، حتی در مورد ساده‌ترین استعاره‌ها، تعیین دقیق این‌که محتوا چه باید باشد، بسیار دشوار است، تردید کنیم. به گمانم دلیل این‌که تعیین این محتوا اغلب بسیار دشوار است، این باشد که ما تصور می‌کنیم که وقتی در تمام مدت در واقع، بر چیزی که استعاره باعث جلب توجه ما به آن می‌شود، عطف توجه می‌کنیم، محتوایی وجود دارد که باید آن را ادراک کنیم. اگر آن‌چه استعاره باعث جلب توجه ما به آن می‌شود، به لحاظ گستره متناهی و ماهیت گزاره‌ای می‌بود، این امر به خودی خود مشکلی به بار نمی‌آورد؛ ما صرفاً محتوا را که استعاره آن را به ذهن می‌آورد، به استعاره نسبت می‌دادیم. اما در واقع، برای آن‌چه استعاره توجه ما را به آن جلب می‌کند، هیچ محدودیتی وجود ندارد، و بیشتر آن‌چه ما را واداشت تا به آن توجه کنیم، به لحاظ ماهیت گزاره‌ای نیست. (1976, p. 262-3)

اما به نظر می‌رسد دیویدسون در این قطعه تصدیق می‌کند که ارجاع به نوعی معنای متمایز از معنای حقیقی موجه می‌بود، در صورتی که آن‌چه گفته منتقل می‌کرد «به لحاظ گستره متناهی و ماهیت گزاره‌ای» می‌بود. بنابراین، به احتمال قوی می‌توانیم از نقل به معنا سر در بیاوریم و درباره آن‌چه گفته و قصد شد، دست به کار گفت‌وگو شویم. پیش از این گفته شد، به توافق

رسیدن درباره این که دیویدسون تا چه مقدار می خواهد به این ملاحظات تکیه کند دشوار است و دلیل این مطلب این است که هر چند این ملاحظات در تمام مقاله موج می زنند، وی هم چنین به آسانی می پذیرد که عیبی هم ندارد که درباره زبان حقیقی گفته شود که تفسیر آن به واسطه قواعد، معین نمی شود و آنچه زبان حقیقی به مخاطبان منتقل می کند، اغلب «به لحاظ گستره متناهی» نیست (p. 263, n.17). به یقین، هیچ نظریه پردازی نمی خواهد معنا یا محتوای شناختی را در این جا انکار کند. (تا آن جا که بیان در قالب کلمات دیگر ادامه پیدا می کند، می توانیم هم چنین پرسیم که چگونه کسی بسیاری از جمله های کاملاً حقیقی نظیر «آسمان آبی است» یا «الآن صدایت را می شنوم» را نقل به معنا می کند. (نباید ابهام^{۶۰} یا عدم تعین^{۶۱} صرف در تفسیر را در موضوع معنا تعیین کننده تلقی کنیم، زیرا خود ابهام می تواند چیزی باشد که به واسطه معنای لغت نامه ای یک لفظ بر طرف شود؛ برای مثال «خانه» کلمه ای با معنای کاملاً صریح است و در عین حال، کلمه ای است که بخشی از عدم تعین را در این خصوص که دقیقاً چه ساختمان هایی را باید خانه قلمداد کرد، در نظر می گیرد.

اگر قرار است ادعایی واقعی بر ضد معنای استعاری، به همین روش [در همین راستا] وجود داشته باشد، در آن صورت، به نظر می رسد که ما باید هسته اصلی این بحث را نه بحثی درباره عدم تعین به معنای دقیق کلمه، بلکه بحثی درباره این پرسش بدانیم که آیا ما می توانیم درباره محتوای گزاره ای در خصوص استعاره سخن بگوییم یا نه. همان گونه که دیویدسون می گوید، به طور مسلّم درست است که «بیشتر آن چه توجه ما به آن جلب می شود، ویژگی گزاره ای بودن نیست»، اما از این مطلب نتیجه نمی شود که فرایند مجازی، چیزی را که گزاره ای نیز هست، منتقل نمی کند. روشن به نظر می رسد که بخشی از آن چه از قدیم الایام تردیدهای فیلسوفان را درباره محتوای گزاره ای استعاره شعری برمی انگیزد، فرض مغایرت و ناسازگاری محتوا با عدم تعین نیست، بلکه ارتباط این جنبه از بعد مجازی استعاره با آرا و نظرهایی ناظر به بیان ناپذیری^{۶۲} یا ناتوانی ذاتی برای ضبط این بُعد در کلماتی غیر از کلمات خود استعاره خاص است. وقتی یک محتوا یا یک اندیشه غیر قابل بیان و نه صرفاً نامعین، قلمداد می شود، تصور می شود که هر چند می توان محتوایی کاملاً معین را در نظر داشت، نمی توان آن را به طور تام و تمام، در قالب کلمات بیان کرد. (در واقع، مفهوم وصف ناپذیری^{۶۳} در بافت های مختلف پاسخی به ویژگی بسیار معین، [یعنی] صراحت تام و تمام چیزی است که کسی در ذهن دارد.) یا

همانند پاره‌ای استعاره‌های شعری، ممکن است تصور شود که می‌توان اندیشه مورد نظر را به نحو شفاهی، اما صرفاً در قالب کلمات واحدی بیان کرد، یا آن را تنها به نحو غیر مستقیم [=تلویحی] بیان کرد یا به نحو ناقص به آن اشاره کرد. این مفهوم یقیناً چیزی متفاوت با صرف ابهام است و پرسش‌های مختلفی در مورد این نظر به پیش می‌کشد که آن چه استعاره زنده انجام می‌دهد، انتقال نوعی محتوای گزاره‌ای خاص است. اگر با دیویدسون هم داستان باشیم که این مشکل هر توجیهی را برای جست‌وجوی گزاره‌هایی که با گفته‌های استعاری بیان می‌شوند، از میان برمی‌دارد، در آن صورت، می‌توانیم هم‌چنان هر چیزی را که درباره تأثیرات غیرشناختی متنوع چنین گفته‌هایی دوست داریم بگوییم، اما دیگر قادر نیستیم تا استعاره را برحسب انتقال معنا یا محتوا، توصیف کنیم.

اما این نوع بیان ناپذیری در دست بررسی در این جا به ادعایی درباره بازنمایی^{۶۴} مخصوصاً زبانی اندیشه، ربط دارد و مستقیماً چیزی را خارج از محدوده امور گزاره‌ای قرار نمی‌دهد، مگر این که ما پیش از این قبول کرده باشیم که گزاره چیزی ذاتاً زبانی یا جمله‌ای^{۶۵} است. تنها در این صورت، روشن به نظر خواهد رسید که قبول یک نقل به معنای منثور معادل برای هر جزئی از استعاره ضروری است تا محتوای گزاره‌ای به شمار آید. دیویدسون می‌تواند بر حق باشد وقتی می‌گوید که: «یک تصویر ارزش هزار کلمه یا هر تعداد کلمه دیگر را ندارد. کلمات، پول رایج نامناسبی برای تبادل با یک تصویراند» (p.263)، اما از این مطلب نتیجه نمی‌شود که خود یک تصویر نمی‌تواند بازنمایی از محتوایی گزاره‌ای باشد، زیرا بر اساس یک نظرگاه مقبول درباره ماهیت گزاره‌ها، آنها «کارکردهایی از جهان‌های ممکن در قالب ارزش‌های صدق» اند (Stalnaker: 1972)؛ و بر اساس چنین تبیینی - خواه این تبیین ارجاع به «جهان‌های ممکن» را همان طور که هست بپذیرد، خواه نپذیرد - تصاویر، نقشه‌ها، حافظه‌ها [ی کامپیوتر] یا هر چیز دیگری که جهان را به عنوان چیزی که به نحوه خاصی وجود دارد، بازنمایی می‌کنند، می‌توانند بازنمایی‌های گزاره‌ای به حساب آیند. (بنابراین، ما می‌توانیم به تعبیر استلنکر^{۶۶}، «تحقیق در باب گزاره‌ها را از تحقیق در باب زبان جدا کنیم» اگر کسی این نظرگاه جامع‌تر درباره ماهیت گزاره‌ها را بپذیرد، چه بسا مخالفت کمتری برای در نظر گرفتن احتمال [وجود] کسی با محتوای شناختی خاص در ذهن و در عین حال، کسی که مایل یا قادر نیست معادل آن را در زبان معمولی بپذیرد، وجود داشته باشد. ما می‌توانیم مطلب دیویدسون را درباره ترجمه به شیوه بازنمایی دیگری،

بدون قبول یک سان بودن امور گزاره‌ای با امور جمله‌ای پذیریم .

در واقع، به دلیل اهداف این بحث، ایراد چندانی به تحدید محتوای گزاره‌ای به معنای جملات وجود نداشت، مادامی که ما روش‌های مختلف متعددی را به خاطر می‌داشتیم که به مدد آنها می‌توان به محتوای جمله‌ای در یک بافت اشاره یا آن را تعیین کرد، از جمله اشاره‌ی اساسی به چیزی فرازبانی. چه بسا متوجه شویم که بسیاری از گزارش‌های ناظر به باور تنها تا حدودی گزارش‌های شفاهی‌اند و محتوای اساسی [ذاتی] باور به نحو دیگری نشان داده شده است:

بسیاری از باورهای ما دارای این صورت‌اند: «رنگ موی او..... است» یا «ترانه‌ای که او می‌خواند... بود» که جاهای خالی با تصاویر ذهنی، انطباعات حسی یا آنچه شما [در ذهن] دارید، اما به یقین، نه با کلمات، پر می‌شوند. اگر ما نتوانیم آن را حتی با کلمات بیان کنیم، بلکه مجبور باشیم آن را نقاشی کنیم یا آن را به آواز بخوانیم، به یقین، نمی‌توانیم با کلمات به آن باور داشته باشیم (Kaplan: 1971' 142).

بنابراین، برای این که خود را کمی به موضوع استعاره، نزدیک‌تر کنیم، جمله‌ای مانند: «او آن را دقیقاً مانند ایکیم تامیروف^{۶۷} با این صدا خواند»، جمله‌ی کاملاً مناسبی است و یک اندیشه واقعی را بیان می‌کند. اما مسلماً این جمله به کسی که هرگز اسم ایکیم تامیروف را نشنیده است، چیز زیادی منتقل نمی‌کند. این شخص خاص و تجربه‌ی صدای وی برای محتوای گزاره ضروری‌اند. چه بسا گوینده کاملاً به طور مستقیم قادر نباشد تا مقصودش را به کسی که هرگز این آواز را نشنیده است، منتقل کند، و تصور این که شما قادر نیستید هیچ معادل توصیفی را ارائه کنید و هیچ تعبیر جایگزینی، آن چه را شما قصد گفتنش را دارید، ثبت و ضبط نخواهد کرد، بیش از اندازه آسان است. با این همه، یقیناً نادرست است که از این مطلب نتیجه بگیریم که گوینده چیزی نگفته یا قصد نکرده است (برای دفاع از مفهوم معنای استعاره که از مقایسه با ضمائر و صفات اشاره استفاده گسترده می‌کند نک: Stern: 1985 and 1991).

به همین سان، در مورد یک عبارت استعاره‌ی مانند مثال پیش پا افتاده ژولیت^{۶۸} و خورشید، اشاره به خورشید برای تعیین محتوای آن چه رومئو^{۶۹} در ذهن دارد، ضروری است، و بی‌ربطی وی برای قبول هر نقل به معنای منثوری که تمام مقصودش را ثبت و ضبط کند، به تنهایی دلیلی برای انکار این نیست که او چیزی را در ذهن دارد که در صدد است آن را در قالب کلمات بیان

کند. و درست هم نیست بگوییم که هر چند او محتوایی را در ذهن دارد (زیرا ما نگرش جمله‌ای بسیط به محتوای شناختی را رد می‌کنیم) باید اشتباهی وجود داشته باشد که در تلاش برای بیان آن به نحو شفاهی نهفته است. از این رو، به منظور تعدیل توافقی که پیش از این برای پیش‌رفت بحث صورت گرفت، چه بسا گاه کلمات وسیله نادرستی برای تبادل یک تصویر باشند، اما این تبادل به آن چه از کلمات، انتظار انجام دادن آن را داریم وابسته است. نمی‌توانیم با هر ترجمه توصیفی از آن چه درباره‌ی ایکیم تامیروف یا ژولیت گفته شد، کاملاً متقاعد شویم، اما حتی در این صورت، این نتیجه به دست نمی‌آید که «کوشش برای ارائه‌ی تعبیری حقیقی برای محتوای استعاره، کاملاً نادرست است» (Davidson: 1979' 263). اما در مورد هر کوششی برای بیان افکار و احساسات شخص در قالب کلمات، چه بسا اهمیت بسیار زیاد دارد که تلاش کنیم تا آن‌جا که می‌توانیم در این مسیر پیش برویم. اگر نتوانیم از این نوع تلاش در جهت دقت و صحت توصیفی و وصف‌الحالی^{۷۰} سر در بیاوریم، در آن صورت، نمی‌توانیم از این نوع تلاش که در مرحله نخست، ترکیب استعاره شعری را بررسی می‌کند، سر در بیاوریم، چه رسد به تلاش‌های معمولی دیگر برای بیان جهان غیرلفظی تجربه در قالب کلمات.

(از زمان ارسطو به بعد، این ملاحظات با بحث بر سر این که آیا استعاره و تشبیه^{۷۱} اساساً صناعات^{۷۲} مختلفی اند یا نه، سر و کار دارند. فوگلین^{۷۳} (۱۹۸۸) و دیمن^{۷۴} (۱۹۷۷) از نگرش «مقایسه‌ای»^{۷۵} به استعاره دفاع می‌کنند، و بر تمایز میان مقایسه‌های مجازی و غیرمجازی تأکید می‌ورزند.)

۵. استعاره و انتقال^{۷۶} [ارتباط]

بحث تا این جا حاکی از این بود که نه ابهام و نه تعیین ناپذیری [=عدم تعیین] تفسیر استعاره، دلایل قوی‌ای برای انکار این مطلب اقامه نمی‌کنند که استعاره بیش از محتوای حقیقی دارای محتوای شناختی است. افزون بر این، حتی اگر مشکلات یا نارسایی‌های نقل به معنا به درجه‌ای از «بیان ناپذیری» (و نه دقیقاً تعیین ناپذیری) در چیزی که طالب بیان است، نسبت داده شوند، ضرورتاً بدین معنا نیست که ما با محتوای گزاره‌ای حقیقی سروکار نداریم. به طور طبیعی، این ملاحظات به تنهایی تبیینی از معنای مجازی را تشکیل نمی‌دهند. مشکلات بسیاری در مقام فهمیدن معنا و محتوایی که به استعاره مربوط می‌شوند، به قوت خود باقی‌اند، و این مشکلات

مسائل متعددی را در برمی گیرند که در بحث قبل معلق باقی مانده اند؛ برای مثال هم چنان لازم است که ما مفهومی از «معنا» را به نحوی که بر استعاره اطلاق می شود، توصیف کنیم که به ایهام متعارف یا گستره استعمال یک لفظ تحویل نمی یابد. ما هنوز وابستگی خاص معنای مجازی به معنای حقیقی را تبیین نکرده ایم، [یعنی] وابستگی ای که تا به حال تنها به لحاظ استعاری به منزله معنای حقیقی ای که هم چنان در بافت مجازی (یعنی برخلاف رمز) «زنده» است، وصف شده است. و تا کنون درباره ارتباط مفهوم «معنا» که در این جا در معرض بحث است، با کاربردهای معمولی تر لفظ مورد نظر در گفتار متعارف و کاربردهای رسمی تر لفظ در فلسفه زبان، مطالب بسیار کمی گفته شده است.

اما از بیم آن که مبدا امید خود را به این مسائل و دیگر مسائل در توضیح مفهوم «معنای» مجازی از دست بدهیم، ارزش دارد که به یاد آوریم این نتایج برای تصدیق و تأیید تبیین کاملاً غیرشناختی از آن نوع استعاره ای که دیویدسون و دیگران پیشنهاد کرده اند، چه اهمیتی دارند. (جامع ترین دفاع از رد معنای استعاری، کتاب دیوید کوپر^{۷۷} (۱۹۸۶) با نام استعاره، به خصوص فصل ۲ است.) نگرش دیویدسون از این جهت مهم است که این نگرش «فقط تأکید بر محدودیت در استعمال کلمه معنا» تلقی نمی شود، بلکه کمابیش رد این نظر تلقی می شود که استعاره، با محتوای شناختی مشخصی که نویسنده آن می خواهد آن را منتقل کند همراه است و اگر قرار است مفسر پیام را به دست آورد، باید آن محتوا را به طور فهم درآورد» (p. 262). بنابراین، در وهله اول، نظریه ای از این دست بار همان مشکلاتی را تحمل می کند که ناشناخت گرابی^{۷۸} در جای دیگری در فلسفه تحمل می کند. وقتی ما توضیح می دهیم که «معنای مجازی» چه چیزی می تواند باشد، در برداشت یا سوء برداشت از یک گفته استعاری چیزی وجود ندارد تا گفته استعاری عبارت از آن چیز باشد و اندیشه درست فهمیدن یا نادرست فهمیدن گفته استعاری اهمیتی نداشته باشد. مسائل شناخته شده ناشناخت گرابی در مورد فهم واقعیت های آشکار ناظر بر موافقت و مخالفت در حوزه مورد نظر، مرتبط با این بحث اند، زیرا نفی هرگونه محتوای متمایز برای گفته استعاری، فهم این مطلب را که برای مثال، نفی یا انکار چنین گفته ای، چه معنایی می تواند داشته باشد، با مشکل مواجه می سازد و چنین انکاری، در یک مورد عادی، انکار گفته ای است که به معنای مجازی اخذ می شود. اگر اندیشه نظر محتوای مجازی متمایز، اهمیتی نداشته باشد، در آن صورت، به استثنای جمله ای که به معنای حقیقی اخذ می شود، برای

مخاطب گوینده، چیزی وجود ندارد تا با آن موافقت یا مخالفت کند و موافقت یا مخالفت با آن جمله، مناسب و بجا نیست. افزون بر این، اگر جنبه مجازی مستلزم هیچ تفاوت معنایی نباشد، بلکه در عوض، صرفاً ما را به توجه به شباهتی ترغیب کند، در آن صورت، دشوار است بگوییم که ما به چه تفاوت‌های معنایی میان «ژولیت خورشید است»، «ژولیت را به عنوان خورشید تصور کنید» یا حتی «ژولیت خورشید نیست (یا دیگر خورشید نیست)» می‌توانیم اشاره کنیم. هر سه جمله از عهده پیوند دادن دو نظر برمی‌آیند، اما اصلاً مطلب یکسانی را بیان نمی‌کنند. ما می‌توانیم چنین مسائلی را با مشکل ناشناخت‌گرایی اخلاقی در ارائه تبیینی از عمل کرد اصطلاحات اخلاقی در بافت‌های شرطی، هنگامی که محمول اخلاقی اظهار نمی‌شود، اما در متن استدلال و برهان به کار می‌رود، مقایسه کنیم. (برای اطلاع بیشتر درباره این نقدها و نقدهای دیگر ناشناخت‌گرایی که شامل استعاره می‌شوند، نک به: Bergmann (1982)، Elgin (1983)، Kittay (1987)، Tirrell (1989)، و نیز به مقالاتی که قبلاً درباره دیویدسون ذکر شد.)

بنابراین، به نظر می‌رسد هزینه انکار هرگونه محتوای مخصوصاً استعاری، تا حدی زیاده از حد است، و ظاهراً دلیل به سود اخراج استعاره از حوزه معنا به حوزه «استعمال» یا تأثیرات صرف گفته، ناقص است. درست است که کارهای بسیاری وجود دارند که در قالب گفتار، صورت می‌گیرند، کارهایی که مستلزم انتقال و معنا نیستند، اما این کارها بیشتر تأثیرات صرفاً علی مربوط به گفته‌اند (هر چند بی‌تردید، انتقال نیز در حد خودش امری علی است)؛ برای مثال به ما گفته می‌شود که استعاره ما را و می‌دارد تا به اموری (شباهت‌ها یا تغایرها یا هر چیز دیگری) توجه کنیم و بر اساس چنین ویژگی‌های استعمال است که دیویدسون استعاره را با استعمال زبان برای دروغ گفتن، متقاعد کردن یا شکایت کردن مقایسه می‌کند. اما چند چیز را باید درباره این مقایسه مورد توجه قرارداد. نخست، اصلاً روشن نیست که اساساً استعاره استعمال زبان به این معنا باشد؛ برای مثال تبیین این که چرا کسی چیزی را که گفت، گفت با صرف گفتن این که او به نحو استعاری سخن می‌گفت، صورت نمی‌گیرد. افزون بر این، می‌توان دروغ گفتن یا شکایت کردن را «منحصراً متعلق به حوزه استعمال» (p. 247) نه حوزه معنا، محسوب داشت، دقیقاً به سبب این که کسی که به قصد دروغ بگوید «بیرون باران می‌بارد» یا به قصد اعتراض (شکوه)، بر شرایط صدق آن گفته تأثیر نمی‌گذارد. اما مسلماً، این که آیا شرایط صدق یک گفته در واقع

می‌توانند بر اساس تفسیر استعاری متفاوت باشند یا نه، دقیقاً موضوع مورد بحث است و نمی‌توان آن را در این موضوع مصادره به مطلوب کرد.

هنگامی که درباره استعاره به عنوان امری موجد تأثیرات مختلف سخن می‌گوییم، مهم است در متن این بحث متذکر شویم که استعاره، این تأثیرات را به روشی کاملاً خاص اعمال می‌کند، [یعنی] روشی که مستلزم ارتباط میان گوینده و مخاطب و شبکه به هم پیوسته و مرتبط باورها درباره قصدها، انتظارات و آرزوهاست. به طور خلاصه، دقیقاً آن نوع وضعیتی که پُل گرایس و دیگران درباره آن استدلال کرده‌اند، همان چیزی است که وضعیت معنا و انتقال را از روش‌های متفاوت دیگری که در آنها می‌توان باورها را به دست آورد، متمایز می‌کند. همان‌گونه که دیویدسون متذکر می‌شود، چیزهای بسیاری، مانند ضربه به سر می‌توانند شخص را وادارند تا به چیزی، حتی چیزی ژرف توجه کند، یا آن را درک نماید و ما همه چنین مواردی را اموری که مستلزم چیزی مانند معنا یا انتقال‌اند، تلقی نمی‌کنیم. اما کلام استعاری واقعاً کلامی فراسان^{۷۹} (محتوایی بیش از محتوای حقیقی) به شمار می‌آید، زیرا در میان چیزهای دیگر، تفسیر مجازی گفته تحت تأثیر فرض‌هایی درباره باورها و قصدهای گوینده قرار می‌گیرند، قصدهایی که در میان چیزهای دیگر، قاعده گرایس را (که منظورش این است که قصد با خود این گفته تشخیص داده شود) برآورده می‌سازد و چون ما بدین ترتیب، به باورهایی درباره باورهای گوینده متکی هستیم، تکیه‌گاهی به تصورات درباره فهم و سوء فهم مراد و مقصود وجود دارد که هیچ کدام از آنها کاربرد ندارد، هنگامی که یک پدیده علی غیر قصدی بتواند کسی را به فهم واقعی وادارد.

اتکای شنونده به باورهایی درباره گوینده لایه‌های مختلفی دارد. استعاری تلقی کردن گفته، اولاً، نیازمند فرض‌هایی درباره باورها و قصدهای گوینده است، از این رو، جنبه‌های غیراخباری^{۸۰} قبول استعاره (که یک چیز را بر حسب چیز دیگر، تقارن تصاویر ذهنی و مانند آنها می‌سازد) وابسته به چیزهایی‌اند که ما جنبه‌های مربوط به مقایسه یا تقابل تلقی می‌کنیم. ما بدون داشتن هیچ‌گونه اندیشه‌ای درباره ویژگی‌های مهم و مورد نظر درباره، مثلاً موسیقی، غذا و عشق نمی‌توانیم حتی یک مقایسه یا تقابل غیراخباری از این عوامل داشته باشیم تا چه رسد به یک اخبار استعاری و سرانجام، تفسیر گفته مستلزم فرض‌هایی در باب باورهای گوینده درباره عوامل مختلف، از جمله باورهای وی درباره اهمیت آنها برای مخاطب و باورهای گوینده در این باره است که چه نگرش خاصی، نسبت به این امور به مدد استعاره بیان می‌شود، اگر اصلاً نگرش

خاصی در میان باشد. با توجه به همه روش‌های مختلف دیگر که با آنها پدیده‌های جهان می‌توانند موجب شوند که شخص تحت تأثیر چیزی قرار گیرد، هیچ‌یک از این وابستگی‌ها به دست نمی‌آیند و دلیل اصلی این که چرا ما درباره انتقال، فهم و سوء فهم در قالب یک مجموعه از علل و نه مجموعه‌ای دیگر سخن می‌گوییم، همین است.

۶. کاربردشناسی و مقصود گوینده^{۸۱}

این ملاحظات و ملاحظات دیگر، بسیاری از نویسندگان در این موضوع را به این مطلب سوق داده است که معنای گفته‌ای استعاری را با آن چه مراد [مقصود] گوینده از جمله در مقابل معنای معناشناختی جمله نامیده می‌شود، یکی بدانند. مفهوم اخیر [= معنای معناشناختی] مربوط به معنای یک جمله در یک زبان خاص است و این مفهوم، با مفروض گرفتن بافتی خاص به نحو قابل قبولی تابع شرایط صدق آن جمله یا شرایط اخبارپذیری^{۸۲} [= اظهارپذیر بودن] دانسته می‌شود. در مقابل، مقصود گوینده مربوط به چیزی است که گوینده در موقعیتی می‌تواند جمله‌ای را به کار برد تا بر آن چیز دلالت کند یا آن چیز را منتقل کند، [یعنی] محتوایی که ممکن است کمابیش به شدت از محتوایی که به واسطه زبان به جمله اسناد داده می‌شود، فاصله بگیرد. از این رو، برای مثال چه بسا گوینده در کلامی طعنه آمیز^{۸۳} این کلمات را که «آن مطلبی که گفتی معرکه بود» بر زبان آورد تا چیزی کاملاً متفاوت با آن چه نوع جمله در انگلیسی به آن معناست، منتقل کند. (مثال گفته طعنه آمیز، فایده تفکیک موضوع «تغییر معنا»^{۸۴} را - که آشکارا شامل کلمات یک گفته طعنه آمیز نمی‌شود - از موضوعات انتقال و شناختی بودن نشان می‌دهد.)

مقصود گوینده به طور خاص نمونه‌ای از چیزی خواهد بود که گرایس «معنای ضمنی محاوره‌ای»^{۸۵} نامیده است. جان کلام این که، گرایس رفتار زبانی^{۸۶} را رفتاری متأثر از یک اصل کلی جمعی تلقی می‌کند، اصلی که به چندین قاعده جزئی تر نظیر «آن چه را باور دارید کاذب است، بر زبان نیاورید» یا «در محدوده موضوع باش» تقسیم می‌شود و متکلمان انتظار دارند در تبادل محاوره‌ای^{۸۷} به آن عمل شود. به طور طبیعی، چه بسا قاعده‌ای از این دست را نتوان در یک موقعیت معین رعایت کرد (مثلاً مردم دروغ می‌گویند). اما آن چه برای روایت گرایس مهم است، شیوه‌های مختلفی است که چه بسا با آنها قاعده‌ای رعایت نشود، زیرا احتمال دارد که به سبب بی‌دقتی محض یا این که گوینده به کلی از تبادل محاوره‌ای «خارج می‌شود» یا آن چه در

این جا بیشترین اهمیت را دارد، گوینده قاعده را «نادیده گیرد»، قاعده رعایت نشود. در چنین موردی، گوینده به نحو آشکاری روشن می‌سازد که دست کم در یک سطح، عمداً قاعده‌ای را نادیده می‌گیرد. در مثال بالا درباره سخن گفتن به نحو طعنه آمیز، فرض گوینده این است که برای مخاطب روشن است که او [= گوینده] گمان نمی‌کند که مطلبی که بر زبان آورده، معرکه بوده است و با این همه وی [= گوینده] در این جا جمله‌ای با همان معنا اظهار می‌کند. از این رو، گوینده یکی از «قواعد کیفیت»^{۸۸} گرایس را «آنچه را باور دارید کاذب است بر زبان نیاورید» نادیده می‌گیرد. در این مرحله، به عهده شنونده است که تجزیه و تحلیل کند که فایده این گفته چه چیزی می‌تواند باشد و چه گزاره(ها)ی دیگری ممکن است مراد باشد. فرض کلی اصل جمعی محفوظ است، اما فعلاً شنونده در جست و جوی این است که [ببیند] چه گزاره‌ای می‌تواند معنای ضمنی این گفته باشد. بنابراین، معنای ضمنی محاوره‌ای وسیله انتقال چیزی متفاوت با معنای معناشناختی و حقیقی جمله اظهار شده است.

جان سرل^{۸۹} با پذیرفتن این رهیافت کلی قاعده کلی مربوط به استعاره را بدین گونه تلقی می‌کند: گوینده جمله‌ای را با معنای (معناشناختی)، «S، P است» اظهار می‌دارد، اما این جمله را اظهار نمی‌کند تا گزاره‌ای متفاوت، یعنی «S، R است» را منتقل کند (یا بر آن «دلالت ضمنی» داشته باشد). در مثال سرل (1979) کسی می‌گوید: «X یک قالب یخ است» تا این گزاره واقعاً متفاوت را که X از نظر احساسی بی تفاوت و غیر ذلک است، منتقل کند. در اکثر موارد، کذب آشکار یا قطعی جمله به نحو حقیقی تلقی شده خواهد بود که مخاطب را سوق می‌دهد به این که گفته مورد نظر را گفته‌ای که معنای استعاری دارد، تفسیر کند. بنابراین، پرسش‌های اصلی‌ای که سرل نظریه استعاره را در قبال آنها پاسخ گو می‌داند، عبارت‌اند از این که چگونه گفته‌ای استعاری (و نه برای مثال طعنه آمیز) شناخته می‌شود و شنونده چه اصولی را به کار می‌برد تا به مقصود گوینده بر اساس معنای جمله اظهار شده که با سیاق و فحوای گفته همراه است، پی ببرد.

بنابراین، چه بسا تقریر این صورت کلی، مفهوم «معنا» رابه نحوی که بر استعاره اطلاق می‌شود در اختیار ما گذارد، مفهومی که مستلزم این نیست که یک هویت زبانی از این حیث که هویتی زبانی است به نحوی در درون خودش مشتمل بر معنای استعاری و معنای (معناشناختی) حقیقی هر دو باشد، بلکه مفهومی است که در عین حال، مفهوم معنایی است که ارتباط مهمی با معنا به مفهوم دقیقاً معناشناختی دارد. این تقریر هم چنین برداشتی از وابستگی خاص معنای

مجازی به معنای حقیقی را ارائه می‌کند، از این جهت که تنها از طریق درک معنای حقیقی جمله است که شنونده می‌تواند به معنای فرعی^{۹۰} که مدلول ضمنی گفته است، دست یابد و اصولی که این تفسیر را تحت تأثیر قرار می‌دهند مستلزم توسل به ویژگی‌های شباهت، مقایسه، سیاق و گرایش‌های عاطفی در مورد فاعل شناسایی‌اند که ارتباط میان معنای حقیقی و مجازی را بسیار متفاوت با ارتباط میان یک کلمه و جای‌گزین‌سازی آن در قالب نوعی رمز، برقرار می‌کنند.

افزون بر این، لازم نیست چنین نگرشی «معنای مجازی» را در رده مقولات ایهام بسیط و گستره معنایی متعارف قرار دهد. معنای ضمنی گرایسی مستلزم این است که در مورد استفاده گوینده از این تعبیر، با این معنای حقیقی، در این متن، به منظور انتقال چیزی کاملاً متفاوت، فایده‌ای مترتب باشد. ایهام مشترک (نظیر، برای مثال، هم‌آوایی) اصلاً مستلزم چنین فایده یا قصد انتقالی نیست. و لازم هم نیست که چنین فایده‌ای در مورد توسع معنایی متعارف استعمال یک لفظ وجود داشته باشد. در برخی موارد، چه بسا چنین فایده‌ای برای توسع معنایی وجود داشته باشد، اما اغلب وجود نخواهد داشت. وقتی فایده‌ای برای گستره مصداقی وجود داشته باشد (برای مثال همانند گستره مصداقی mouth) برای جزئی از بطری [=دهنه] و جزئی از رودخانه [=مصب] چه بسا ایجاد انگیزه صرفاً مربوط به شباهت متصور میان چیزهای مختلفی باشد که هم‌اینک با لفظ واحدی (مثال دیویدسون) به آنها اشاره می‌شود. در آن موارد، نظریه پرداز «مقصود متکلم» در واقع نیازمند این است که فایده گفتار استعاری را از فایده توسع معنایی متعارف مربوط به استعمال یک لفظ بدون هر فایده انتقالی، متمایز سازد و گرنه او نمی‌تواند معنای مجازی را از برخی صور ایهام متعارف متمایز کند. از سوی دیگر، چه بسا کسی نخواهد این دو مورد را به نحو بسیار دقیق از هم متمایز سازد، زیرا با این وصف، استعاره، یکی از محمل‌های گستره معمولی استعمال کلمات است. گاهی وقتی استعاره‌ها می‌میرند مرگ آنها مستلزم جرح و تعدیل معنای متعارف لغت‌نامه‌ای یک لفظ همانند مورد mouth است. این پدیده در واقع، مشکل دیگری برای هر نگرشی است که هر نوع محتوای شناختی متمایز را برای استعاره زنده انکار می‌کند، زیرا روشن است که اکنون بخشی از معنای کلمه mouth در مورد آن‌چه پیش از شکل‌گیری استعاره بود، متفاوت است، با وجود این، ما قادر نیستیم بگوییم که اگر استعاره، هنگامی که استعاره زنده بود، هیچ محتوایی علاوه بر محتوای حقیقی (قدیمی) نداشت، [در آن صورت] تفاوت معنایی از کجا نشأت می‌گرفت. بر همین اساس، مسلماً این

امر نیز نظریه پرداز درباره مقصود گوینده را، که برای او تمایز میان مقصود گوینده و معنای معناشناختی تعیین کننده است، ملزم می کند تا مطلبی درباره این داستان تاریخی بگوید که چگونه مقصود گوینده در طول زمان «تثبیت» می شود و در معنای معناشناختی تغییر یافته لفظ مورد نظر ادغام می شود.

بنابراین، برخی ویژگی های امیدبخش برای این رهیافت کلی وجود دارند، اما به نظر می رسد که استعمال و توان تبیینی آن نیز دارای برخی محدودیت های مهم اند. پیش از همه، به هر حال، بر اساس روایت سرل از این نظریه، روشن نیست که مطلب چندانی برای ایضاح جنبه مخصوصاً مجازی استعاره گفته شده باشد. اگر آن چه کسی در مقام سخن گفتن به نحو استعاری انجام می دهد عبارت از گفتن (یا وانمود به گفتن) «P، S است» به منظور افاده گزاره متفاوت «S، R است» باشد، در آن صورت، پی بردن به این که چگونه چیزی به لحاظ بیش خاص یا درک زیاد فاعل شناسا، به این روش به دست می آید، دشوار است. برای جبران کیفیت قطعی تحلیل کافی به نظر نمی رسد که همانند سرل، بگوییم که ممکن است گوینده «سلسله نامعینی از معانی R1، S است، S، R2 است و غیره» را قصد کند (1975, 115). هیچ درجه ای از عدم قطعیت [تعیین]، به تنهایی حاکی از توان یا برخورداری از بیش نیست. (و اگر کسی نسبت به ادعاهایی که در مورد بیش و استعاره صورت گرفته است، شک داشته باشد، این نقد به قوت خود باقی است که به نظر می رسد حتی ظهور توان یا بیش - که بی تردید نیازمند تبیین است - هیچ جایگاهی را در این روایت پیدا نمی کند. مرتبط با این امر مشکل مشترک میان بسیاری از روایت هاست که در صدند بر جنبه شناختی استعاره ها و نقش آنها در اخبار تأکید ورزند و آن این است که به نظر می رسد این روایت ها صرفاً از توجه به استعاره مرده و استعاره در حال مرگ در میان استعاره ها سرچشمه گرفته اند و حتی این دسته [از استعاره ها] معمولاً منحصر به مثال های مربوط به صورت موضوعی - معمولی شناخته شده اند، حال آن که به روشنی، بخش عمده ای از علقه نظری به استعاره به تمایل برای فهم چیزی مربوط است که در موارد وقوع استعاره زنده نظیر شبکه های مجازی متراکم مکتوبات، عمیقاً درست یا معنادار^{۹۱} یا روشن گر^{۹۲} است که لازم نیست متضمن هیچ گونه عبارتی در قالب موضوع - محمول باشند یا لازم نیست جزئی از هیچ گونه گزاره ناظر به واقع (خواه واقعی خواه غیر واقعی) باشند. (در مقایسه، ما در این جا می توانیم پرسیم که چگونه یک کاریکاتور یا حرکت سر و دست می توانند «درست»، معنادار یا روشن گر باشند.)

روش دیگری که به نظر می‌رسد با آن، صفت «زنده» در استعاره زنده از این تحلیل بر کنار می‌ماند، در این تقریر نهفته است که چگونه تفسیر ادامه می‌یابد و معنای مشتق مبتنی بر چه چیزی است، زیرا اگر معنای گفته استعاری، مقصود گوینده باشد و مقصود گوینده وابسته به مقاصد و نیات گوینده در مقام ابراز آن گفته باشد، در آن صورت، معنای استعاره به طور کلی منحصر به مقاصد و نیات گوینده خواهد بود. از این رو، تفسیر استعاره مسئله‌ای مربوط به بازیابی مقاصد و نیات گوینده است. چه بسا این مطلب به اندازه کافی برای مواردی از استعاره کهنه^{۹۳} که بار القایی اندکی از آنها باقی مانده است، مناسب باشد، اما تصویر نادرستی از تفسیر استعاره زنده ارائه می‌کند. همان گونه که کوپر می‌گوید، در نقد نگرش ناظر به «مقصود گوینده»، «حتی قصد کاملاً مشخص گوینده به طور قطعی معنای استعاره را معین نمی‌کند» (1986, 73). همان گونه که قبلاً در این جا ادعا شد، تأکید بر این که مفسر استعاره متکی به فرض‌های مختلف در باورها و مقاصد و نیات گوینده است و این امر حتی برای دست‌یابی به معنا و مفهومی از این که چه نوع مقایسه مجازی مربوط و مناسب است، لازم است، با این نقد سازگار است، زیرا از این ادعا به دست نمی‌آید که تفسیر استعاره منحصر به کشف و بازیابی مقاصد و نیات گوینده است. چه بسا مفسر باید امور مختلفی را درباره باورهای گوینده در مورد استعاره فرض کند تا در به تصویر کشیدن یک چیز بر حسب چیز دیگر موفق شود، اما به مجرد اتخاذ آن منظر، چه بسا تفسیر پرتوی که این منظر بر موضوعش می‌تاباند، از هر چیزی که تصور می‌شود گوینده آشکارا در ذهن داشته است فراتر می‌رود. از سوی دیگر، از دیدگاه گوینده محدودیت مقصود گوینده، نامناسب به نظر می‌رسد، از این حیث که این محدودیت، استعاره را نوعی علامت یا نشانه اختصاری یا وسیله یادآورنده‌ای برای مجموعه خاصی از باورها که او مایل است آنها را منتقل کند، تعبیر و تفسیر می‌کند. آنچه چنین تصویری را از قلم می‌اندازد، نقش استعاره در تفکر است، [یعنی] این واقعیت که ترکیب استعاره زنده در قالب این توقع مورد قبول واقع می‌شود که این ترکیب، افکار شخص درباره موضوع مورد نظر را در جهت خاصی سوق خواهد داد: یعنی موجب افکار جدید درباره آن خواهد بود و صرفاً جمع‌بندی مفیدی از باورهایی که شخص از پیش دارد، نیست.

(مقایسه استعاره با مدل‌ها در علم، کار بر روی استعاره را در حکم ابزار تفکر و نه صرفاً منبع تفکر القا کرده است. در باب این مطلب به مقالات مختلف در اثر Ortony (1979) بنگرید.

اما این نکته کلی منحصر به موردی نیست که در آن استعاره نقش نوعی مدل تبیینی را ایفا می‌کند، بلکه شامل ترکیب استعاره در موارد معمولی و شعری نیز می‌شود، مواردی که در آن نقش یک مدل برای تبیین را ایفا نمی‌کند. به این جنبه از «تفکر استعاری»^{۹۴} در فلسفه جدید به نحو چشم‌گیری کمتر توجه شده است.

۷. استعاره، بلاغت^{۹۵} و ربط^{۹۶}

بنابراین، ما به بحث شناخته شده دغدغه در مورد نظریات در باب استعاره رسیده‌ایم. از یک سو، تمایل (گسترده، اما نه همگانی) برای تلقی استعاره به منزله پدیده‌ای شناختی و از این رو، واجد نقشی توصیف‌پذیر در فعالیت‌هایی نظیر اخبار، انتقال و استدلال، وجود دارد. اما از سوی دیگر، نظریات در باب استعاره که در صدد دفاع از این نقش شناختی و تعریف آن برمی‌آیند، اغلب کارشان به جایی می‌کشد که همین ویژگی‌های استعاره را که آن را در وهله نخست به صورت چیزی به لحاظ نظری جالب توجه درمی‌آورد، نامفهوم می‌کنند؛ یعنی ویژگی‌هایی مانند توان مجازی آن؛ نقش استعاره در بیان یا ایجاد نوعی بینش؛ یا نقش نامحدود و خاص مربوط به تفسیر استعاره زنده. بنابراین، جای شگفتی نیست که نظریه پردازان غیرشناختی^{۹۷} مانند دیویدسون بر تفاوت میان استعاره‌های زنده و مرده تأکید می‌ورزند، حال آن‌که نظریه پردازان شناختی^{۹۸} اغلب یا این تمایز و تفاوت را کم‌ارزش نشان می‌دهند یا با نمونه استعاره‌هایی که چه بسا مرده‌اند، سروکار دارند.

برای این‌که از این مطلب درگذریم و به مطلب دیگر پردازیم، چه بسا مفید باشد که رهیافت خود را با کل پدیده تطبیق دهیم، شناخت و ارتباط را خارج از بستر فعالیت صرفاً زبانی در نظر بگیریم و تحقیق درباره آنها را از این چشم‌انداز وسیع‌تر و پیش از نظریه پردازان آشکار درباره موضوع استعاره آغاز کنیم؛ یعنی به جای این‌که گزاره معین قابل بیان در قالب یک جمله بسیط را گزاره سرمشق خود تلقی کنیم، و آن‌گاه پرسیم که استعاره تا چه حد ممکن است به این مدل نزدیک شود یا نزدیک نشود، می‌توانیم با موقعیت‌های انتقالی‌ای که غیر لفظی، نامشخص و بی‌نظم و سامان‌اند، آغاز کنیم و پرسیم در کجا ما می‌توانیم گفتار استعاری را بر پیوستاری از موارد، از موقعیت‌های انتقالی غیر لفظی، نامشخص و بی‌نظم و سامان گرفته تا کلام حقیقی و صریح، پیدا کنیم. این کمابیش همان رهیافتی است که دان اسپربر^{۹۹} و دایر دره ویلسون^{۱۰۰} در

کتابشان به سال ۱۹۸۶ به نام ربط و در آثار بعدی درباره بلاغت و انتقال اتخاذ می کنند. آنان انتقال زبانی را فقط یک مجموعه متنوع از طبقه بزرگ تر چیزی که از آن به «انتقال اشاری - استنتاجی»^{۱۰۱} تعبیر می کنند، تلقی می نمایند که شامل رفتاری که قصد را روشن می سازد تا چیزی را آشکار کند، می شود (P.49). (روایت آنان هم و جوه اشتراک آشکاری با کار گرایس دارد و هم تفاوت های مهمی با آن دارد و این وجوه در این کتاب بحث شده اند.) گستره مقوله ارتباط که آنها به کار می برند و فاصله گیری از سرمشق جمله ای را می توان بر اساس یکی از نخستین مثال های آنان در باب اشاره^{۱۰۲} دید که بسیاری از ویژگی های آن برای بحث در مورد استعاره مطرح شده اند. دو نفر به تازگی به کنار دریا رسیده اند، و یکی از آنها [=شخص اول] پنجره اتاقشان را باز می کند و به نحو تحسین برانگیز و به نحو اشاری^{۱۰۳}، یعنی به نحوی که شخص دیگر [=شخص دوم] مستقیماً مورد خطاب قرار می گیرد، نفس می کشد. بنابراین، توجه این شخص به خیل عظیم و نامشخصی از احساسات و تصوراتی (انطباعات حسی ای) نظیر هوا، دریا و خاطره های تعطیلات سابق معطوف شده است.

[هر چند] [او [=شخص دوم] در مقام این فرض که او [=شخص اول] لابد از وی خواسته است تا دست کم به برخی از آنها توجه کند به نحو معقولی خاطر جمع است، بعید است که وی [=شخص دوم] قادر باشد تا بیش از این به مقاصد و نیات او [=شخص اول] دقیقاً پی ببرد. آیا هیچ دلیلی وجود دارد بر این که فرض کنیم مقاصد و نیات وی [=شخص اول] مشخص تر بودند؟ آیا پاسخ قابل قبولی در قالب یک تفسیر زبانی صریح برای این پرسش وجود دارد که منظور وی [=شخص اول] چیست؟ آیا او [=شخص اول] می توانست به واسطه سخن گفتن به همان نتیجه ارتباطی دست یابد؟ بی تردید، نه (1986, 55).

اگر این نوع وضعیت را به عنوان نمونه و مصداقی از ارتباط بپذیریم، می توانیم بینیم که چگونه بسیاری از ویژگی های استعاره که تصور می شود سدره هر گونه روایت شناختی می شوند، در این جا جایگاهی طبیعی پیدا می کنند و به نظر می رسد مورد ارتباط لفظی، حقیقی و صریح بیش تر شبیه این مورد خاص است؛ یعنی چه بسا این روش وجود دارد که برخی از انواع ارتباط لفظی (برای مثال، نظیر، زبان مجازی) را در بسیاری از ویژگی های این مثال غیرلفظی سهیم بدانیم. بنابراین، می توانیم گفتار استعاری را مستلزم وابستگی به باورها درباره مقاصد و

نیات گوینده و نه محدود و منحصر به تفسیر آن برای کشف و بازیابی آن مقاصد و نیات در نظر بگیریم. ما می‌توانیم درباره محتوایی که ابلاغ می‌شود، اما تا حد قابل توجهی نامعین، سرسخت در برابر نقل به معنا و پذیرای تفسیر مفصل شنونده است، سخن بگوییم و از آن جا که این روایت حقیقی بودن را یک هنجار نمی‌داند، می‌توانیم از فحوای رهیافت به طور کلی گرایسی مبنی بر این که سخن گفتن به نحو مجازی، به سبب وجود حضور فراگیر و تام و تمام آن در گفتار معمولی باید مستلزم نوعی تخلف یا نقض قواعد زبانی باشد، اجتناب ورزیم یا به نقل از اسپربر و ویلسون (200, p. 1986)، «هیچ ارتباطی میان انتقال یک دلالت کنایی و نقض یک اصل یا قاعده کاربردی وجود ندارد». (هم‌چنین در باب اعتراض ناظر به کژروی در مورد نظریات درباره مقصود گوینده به کوپر (۱۹۸۶)، بنگرید. باید توجه کرد که رد فرض هنجارین حقیقی بودن، مستلزم رد وابستگی معنای مجازی به معنای حقیقی پیش از این توصیف شده، نیست؛ یعنی این اندیشه که علم به معانی معناشناختی حقیقی کلمات مربوطه برای ترکیب بندی یا فهم استعاره، ضروری است.)

ما در این جا فقط می‌توانیم تعدادی از مضامین اصلی رهیافت آنها را که مربوط به مسئله زبان مجازی است، نشان دهیم. اسپربر و ویلسون دلالت‌های کنایی را دلالت‌هایی تلقی می‌کنند که در قالب گفتار نه از طریق فرض حقیقی بودن یا پیروی از قواعد محاوره‌ای، بلکه از طریق تضمین ربطی که، به ادعای آنان، هر عمل ارتباط اشاری با خود دارد، انتقال می‌یابد. چنین اعمالی، برپوستاری از موارد و مصادیق، از انتقال یک تأثر گرفته تا اطلاعات رمزدار، از نشان دادن گرفته تا گفتن، قرار می‌گیرند. در واقع، طبیعی این رهیافت است که جنبه‌های مختلف ارزیابی که معمولاً به طور صریح تعبیر و تفسیر می‌شود، چنان خواهند بود که درجاتی از تفاوت: حقیقی بودن و مجازی بودن، تحریک کننده بودن [برانگیزندگی]، قابلیت برای نقل به معناشدن [بازگزاری] و درجه‌ای از مورد قصد بودن را روا می‌دانند.

ربط، طبق تعریف آنان، به ارزش اطلاعات به دست آمده، با لحاظ بهای شناختی برای شنونده پذیرای آن اطلاعات، مربوط است. (اما همان گونه که مثال نقل شده نشان می‌دهد، اطلاعات در این جا نیز مفهومی است که به نحوی در خور، موسع است.) البته ممکن است تضمین ربط تحقق نیافته بماند، در عین حال، متفاوت با قاعده‌ای باشد که شخص یا تلاش می‌کند تا با آن سازگار شود یا تلاش نمی‌کند. ربط به این معنا تضمین می‌شود که هر عمل ارتباط اشاری

مستلزم ادعایی درباره توجه شخص دیگر است و هر ادعایی از این دست خودش این فرض را می‌رساند که این توجه تا حدی به زحمت‌اش می‌ارزد. چه بسا خود دلالت‌های کنایی ضعیف یا قوی، دیرباب یا مستقیماً آشکار باشند و به نحوه‌های مختلفی با یک‌دیگر مرتبط باشند. بدین ترتیب، چه بسا ما در آغاز، دست‌کم توصیفی مفید از عمل‌کرد استعاره زنده یا شعری داشته باشیم که در آن، تلاش برای تفسیر هاله‌ای از معانی ضمنی قوی‌تر و ضعیف‌تر به وجود می‌آورد که آنها نیز به معانی ضمنی دیگر می‌انجامند که کمابیش دور از نتایج استنتاجی بی‌واسطه گفته‌اند، اما این معانی ضمنی تا آن‌جا ادامه پیدا می‌کنند که فرض ربط به نتیجه برسد. استعاره‌های مرده، استعاره‌هایی دارای شبکه نسبتاً کوچکی از معانی ضمنی خواهند بود که به نحوی بی‌واسطه به بهای اندکی فهمیده می‌شوند، بنابراین، در طول این سطور چه بسا قادر باشیم مطالبی چند درباره آن‌چه توان مجازی استعاره شعری مبتنی بر آن است، بگوییم و این‌که چه ادعاهایی را می‌توان به نفع آن به عنوان امری که هم موجود و هم بیان‌گر انواع مختلف بپوشاند (برای مثال از جمله تمایزگذاری میان درک زنده یا به طور تام و تمام احساس شده از نوعی واقعیت و درک صرفاً عقلی آن) مطرح کرد.

نکته نهایی: بدیل‌های ناشناخت‌گرایی که در این‌جا بحث شده‌اند، از نظریه‌های محاوره یا کاربردشناسی زبان استخراج شده‌اند نه از نظریه‌های معناشناختی ناظر به زبان‌های طبیعی. اما خود تمایز معنایی/کاربردی در فلسفه زبان مطلبی پیچیده و موضوع بحث و گفت‌وگو است. از این رو، باید از تبیین‌های شناختی جدید که آشکارا تخصیص انحصاری معنای مجازی را به یک سطح از تحلیل یا سطح دیگری مورد تردید قرار می‌دهند، ذکری به میان آورد. بنابراین، برای مثال کیتی^{۱۰۴} (1987) نظریه حوزة معناشناختی‌اش درباره استعاره را نظریه‌ای توصیفی می‌کند که میان روایت‌های معناشناختی و کاربردشناختی در نوسان است و کار استرن که پیش از این ذکر شد، به روایت اجمالاً معناشناختی تعلق دارد، اما تحلیل استعاره و ضمائر و صفات اشاره هر دو را ملتزم به مفهومی از معنا که یک درجه انتزاعی‌تر از شرایط صدق است می‌داند (1991, 40). نه تنها به این لحاظ‌ها، بلکه به لحاظ‌های دیگر که پیش از این بحث شد، ما می‌توانیم نظریه زبان مجازی را باعث بازاندیشی در برخی از مفاهیم اصلی در کل فلسفه زبان تلقی کنیم.

پی نوشت ها:

* مشخصات کتاب شناختی مقاله به شرح زیر است:

Moran, Richard, "Metaphor", in *A Companion to the philosophy of Language* (Ed.) Bob Hale & Crispin Wright, Blakwell publishers, 1997 .

- | | |
|------------------------------------|------------------------------|
| 1. Richard Moran | 25. reading |
| 2. metaphor | 26. expressions |
| 3. linguistic phenomenon | 27. open - ended |
| 4. non figurative language | 28. suggestiveness |
| 5. literal language | 29. paraphrase |
| 6. language - use | 30. live . |
| 7. figurative language | 31. poetic |
| 8. speech | 32. phonetic |
| 9. interest | 33. semantic primitiveness |
| 10. words | 34. euphemism |
| 11. literal meaning | 35. essential incompleteness |
| 12. sentences | 36. connotation |
| 13. semantic sense | 37. associations |
| 14. utterance | |
| 15. semantics | |
| 16. pragmatics | |
| 17. idiom | |
| 18. ambiguity | |
| 19. rosy - fingered dawn | |
| 20. plowing through the discussion | |
| 21. context | |
| 22. assertion | |
| 23. implications | |
| 24. to butter someone up | |
| | 38. راحتی، آسودگی |
| | 39. سخت گیر |
| | 40. homonyms |
| | 41. homophonic accident |
| | 42. homophony |
| | 43. ambiguous |
| | 44. truth - values |
| | 45. truth - conditions |
| | 46. Max Black |
| | 47. meaning shift |
| | 48. active |

- | | |
|--------------------------|--|
| 49. extension | 78. non - cognitivism |
| 50. application | 78. communicative |
| 51. similarity | 80. non - assertoric |
| 52. extensionalist | 81. peaker's meanings |
| 53. alive | 82. assertability |
| 54. Donald Davidson | 83. ironic speech |
| 55. plain prose | 84. meaning- change |
| 56. resemblance | ۸۵. conversational implicature : بر خلاف دلالت |
| 57. extended | تضمنی و دلالت استلزامی ، انکار مدلول در |
| 58. propositional status | دلالت کنایی مستلزم تناقض نیست (م) . |
| 59. taste | 86. linguistic behavior |
| 60. vaueness | 87. conversational exchange |
| 61. indeterminacy | 88. maxims of quality |
| 62. ineffability | 89. John Searle |
| 63. indescribability | 90. secondary meaning |
| 64. representation | 91. expressive |
| 65. sentential | 92. illuminating |
| 66. Stalnaker | 93. Well - Worn metaphor |
| 67. Akim Tamiroff | 94. metaphorical thought |
| 68. Juliet | 95. rhetoric |
| 69. Romeo | 96. relevance |
| 70. expressive | 97. non - cognitive |
| 71. simile | 98. cognitive |
| 72. figures | 99. Dan Sperber |
| 73. Fogelin | 100. Deivdre Wilson |
| 74. Dammann | 101. ostensive - inferential communication |
| 75. comparativist | 102. ostension |
| 76. communication | 103. ostensively in ferential communication |
| 77. David Cooper | 104. Kittay |

کتاب نامه:

- Bergmann, Merrie. 1982: Metaphorical assertions, *Philosophical Review*, 41, 229-45.
- Black, Max. 1962: Metaphor. *Models and Metaphors: Studies in Language and philosophy*, Ithaca, NY: Cornell, 25 - 47
- _____. 1979: 'How metaphors work', In Sacks (1979), 181-92.
- Cavell, Stanley. 1976: "Aesthetic problems of modern philosophy", *Must We Mean What We Say?* New York: Scribners, 1969: Cambridge: Cambridge University Press, 1979' 73-96.
- Cohen, L. J. and Margalit, A. (1972), The role of inductive reasoning in the interpretation of metaphor' *In Semantics of Natural Language*, eds. D. Davidson and G. Harman. Dordrecht: D. Reidel.
- Cohen, Ted. 1975: Figurative speech and figurative acts. *Journal of Philosophy*. 71, 669-84.
- Cooper, David. 1986: *Metaphor*. Oxford: Blackwell.
- Dammann, R. M. J. (1977-8), Metaphors and other things. *Proceedings of the Aristotelian Society*, 78, 125-40.
- Davidson, Donald. 1979: what metaphors mean. In *On Metaphor*, (ed.) Sheldon Sacks' Chicago: University of Chicago press: also reprinted in his *Inquiries into Truth and Interpretation*. Oxford University Press, 1984.
- Davies, Martin. 1982-3: Idiom and metaphor. *Proceedings of the Aristotelian Society*. 83. 67-85.
- Elgin, Catherine. 1983: *With Reference to Reference*. Indianapolis: Hackett.
- Fogelin, Robert. 1988: *Figurative Speaking*. New Haven: Yale.
- Goodman, Nelson. 1968: *Languages of Art: An Approach to a Theory of Symbols*. Indianapolis: Hackett.
- Grice, H. P. 1975: Logic and conversation. *Speech Acts*, Vol.3, of *Syntax and Semantics*, (ed.) Peter Cole and Jerry L. Morgan. New York: Academic Press. 41-58.
- Isenberg, Arnold. 1973: On defining metaphor. *In Aesthetics and Theory of Criticism: Selected Essays of Arnold Isenberg*, (eds.), Callagan, Cauman and Hempel. Chicago: University of Chicago Press.

- Kaplan, David. 1971: Quantifying in, In *Reference and Modality*, (ed.), . Leonard Linsky, Oxford: Oxford University Press.
- Kittay, Eva Feder. 1987: *Metaphor: Its Cognitive Force and Linguistic Structure* . Oxford: Oxford University Press.
- Lakoff, George, and Johnson, Mark. 1980: *Metaphors We Live By*, Chicago : university of Chicago Press .
- Moran, Richard. 1989: Seeing and believing, metaphor, image, and force. *Critical Inquiry*, 16, 87-112.
- Ortony, Andrew, (ed.). 1979: *Metaphor and Thought*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Sackes, Sheldon, (ed.). 1979: *On Metaphor*. Chicago: University of Chicago . Press
- Scheffler, Israel. 1979: *Beyond the Letter*. London: Routledge and Kegan paul.
- Searle, John R. 1979: Metaphor. In *Expression and Meaning: Studies in the Theory of Speech Acts*, Cambridge. University press, 76-116.
- Spreber, Dan and Wilson, Deirdre. (1985- 6: Loose talk. *Proceeding of the Aristotelian Society*, 86, 153-71.
- _____. 1986: *Relevance, Communication and cognition*. Bambridge, Mass, Harvard University Press.
- Stalnaker, Robert. 1972: Pragmatics, In *Semantics of Natural Language*, 2nd edn, eds Davidson and G. Harman, Dordrecht, D. Reidel.
- Stern, Josef. 1985: Metaphor as demonstrative. *Journal of Philosophy*, 80, 667-710.
- _____. 1991: *what metaphors do not mean*, *Midwest Studies in Philosophy*, 16, (eds). P.A French, T. E.Uehling, Jr., and H. K. Wettstein. Indiana: University of Notre Dame press, 13-52.
- Tirrell, Lynne. 1989: Extending: the structure of metaphor. *Nous*, 23. 17-34.